

٧٨٨١
٤٨٠٧٨٠٧٨١ الف/ف PJ6636

شرح

ب. عنوان. ج. عنوان: نصاب المصبيان. ن. شرح

مستودين ابوبكر، فارسى. الف. ابوفصرف اهرسى،

آزانهامها - نقد و تفسير. ز. ابان عربى -

نصاب المصبيان. - نفد و تفسير ابوبكر،

چاپ سنگى.

٣٠٠٤

١٢٢٨

الف/ ١٣٨٠٢٤

٧٨٣٦

دشتبىاضى،

محمد كزيم بن فصيح الدين

اشرح نصاب المصبيان / محمد

المدعو بكريم الدشتبىاضى. - اهران: بيك

١٢٢٨ = الف. ١٢٢٨

PJ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ثنای نامحدود و شکر و سپاس
 نامعدّد حضرت علیهم معبود و کرم و
 الوجود برآسناست که نصاب صبیح
 انسانرا تاج علم الاسماء بر سر نهاده
 بر سر بر تعلیم انبیاء و ائمه و انبیا
 و هر یک از اصناف اولاد و احفاد او
 از یکدیگر از قطعه از لغات بقیات
 منفرد و ممتاز گردانید و صلوات

بخد و می و اسنادی و والدی و من به
 اعتمادی چند بتی مشتمل بر لغات
 که در این کتاب نبود بقطعه‌های آن الحاق
 کرده بود و پیش از این الحاق این کتاب را
 شروع نوشته بودند و شرح آن علیحد
 مناسب نبود شرحی نوشتیم محو
 بر تصحیح لغات سابقه و لاحق بزبان
 فارسی تا فائداش اتم و ماندگار اتم
 باشد مستعیناً بالله العلیم و معضماً
 بتوفیق الرب الرحیم **همی گوید**
ابونضر فراهی اینکه محمد ^{نکفت}

بجهت تضمین بسمله است مرجمدا
 یا از جهت هضم نفس کتاب خود را امرزی
 نمیداند و ابتدا بمصراع کرد حسن ^{مطلعاً}
 نادراول فهم شود که این کتاب نظم است
 و اختیار لفظ همی بجهت استمرار است
 و اختیار کنیت بجهت آن است که چون نضر
 بمعنی یاری کردن است و در این تالیف
 احتیاج است به یاری کردن یا کنایت
 از نضر استبدی است بجهت ضرورت ^{شعر}
 چون میتوان گفت محمد فراهی اینچنین
 گوید یا همی گوید چنان پدر فراهی گویند

اسمی است که مصدر باشد یا از چو اولی
 یا یا چون ام حبیب و لقب اسمی است که
 مصدر به هیچک نباشد و دلالت کند
 بر مد چون بدر الدین یا بر ذم چون بط
 یعنی شکم بزرگ و اسمی که هیچک نباشد
 چو اسحق و یعقوب و فراهی منسوب
 بغیر که شهر است میاهرات و سیستان
 و الف وی عوض از یای نسبت است
 چون یمان که یعنی بوده حَسَدَ حَا
 وَ حَفَدَ حَاسِدٌ مَا حَرَكْتَ
 الشَّمَالَ التَّخَلَّ الدَّقِيقَ وَ

تَحَرَّكَ الشَّمَالَ لِيَخْلُ
 الدَّقِيقَ حَسَدَ مَحْمُولَ مَا حَرَكْتَ
 از حسود و حساده از باب نصر و
 یعنی بدخواهی کردن و حَافِدَ حَا
 و دال مهملتین و حَفَدَ مَحْمُولَ مَا
 همد و مشتق حَفَدَ از ضَرَبَ یعنی در
 خد مث شتافش و نواسته و بار
 و خادم و داماد را حَافِدَ گویند و ضمیر
 حاسده را جمع به هر يك از ابی نصر
 حَافِدَ میبواند بود و مَا یعنی ماد است
 و حَرَكْتَ مَا حَرَكْتَ یعنی جنبانیدن

و شمال بفتح اول باد دست راست
 کسب که روی بقبله باشد و پشت
 بمشرق و مخدل بفتح نون و سکون
 معجم خرمالین و دقیق بذال مهمله
 بمعنی فاعل از دقت از باب ضرب یعنی
 باریک شدن و تحریک ماضی تحریک
 یعنی جنبیدن و شمال بکسر اول دست
 چپ و مخدل بفتح نون و سکون خاء
 مصدر از باب نصر بمعنی بختن و
 دقیق فاعیل بمعنی مفعول از دق از باب
 نصر بمعنی کوفتن پس اگر بجهت آنکه

کوفته شده است دقیق گویند بمعنی
 بچرخ آنکه بدخواهی کرده شده باد نوا^{سسته}
 یا بار یا خاد مریاد اما دابی نصر مادا^{میکه}
 جنبانند باد دست راست خرمالین باریک
 را و مادام که میجنبید دست چپ از بر^{یک}
 بختن ارد و ظاهر امر از خافد اینجا
 نواسته باشد پس مقصود از این بر^{یک}
 آنکه نواسته ابی نصر در فضا بدل و ک^{لا}
 چنان باد که فاضلان و کاملان بر او
 برند مادام که دنیا معهود باشد بر^{یک}
 که کسب که مخدوم و وزیر باد باشد بر^{یک}

فاضل و کامل حسد نبرد و اگر خرما
وارد نباشد ملک عرب و عجم معمر
و در این عبارت میان شمال و شمال شرق
ناقص است و میان نخل و نخل و دقبو و
دقبو تجنيس نام که چون صبيان از
پيش از تعلم لغت عرب رغبت
می افشد باشعار فارسی خواند
چه خوشتر آمد شعر مرطبه
موزون از غیر بزی است و تعلم
لغت عرب کلید علمهاست
قدس از وی نظر کرده ثانی

یای کبرند صبيان بکسر صامه
و سکون باء جمع صبی است یعنی کودک
بدانکه انسان را بحسب وقت شش نام
جنین مادامیکه در شکم است و طفل
مادامیکه شیرخواره است و صبی باید
بلوغ رسد و شباب تا محمد سالکی و
کهل تا شصت سالگی و شبخ چون از
شصت بگذرد و تعلم آموختن است و
لغت زبان هر قومی است و مراد اینجاست
عربی است و رغبت میل کردن بچیزی اگر
معتدی شود بقی و اعراض کردن است از

چیزی اگر متعدی شود بعن و چون متعدی
 بباء شود نیز معنی فی باشد و اشعار جمع
 شعراست و شعر در لغت دانش است که
 بفطنت ظاهر گردد و در اصطلاح کلاً
 موزون و مقفراً را گویند و طبع بمهمله
 و لاء ساکنه و عنین مهمله خوی و سرشته
 که بران افزوده شده باشند و مصدق
 منع است یعنی شمشیر نزدن و در نزد
 و مهر کردن و موزون مفعول است از وزن
 از باب ضرب یعنی خنجر و در اصطلاح
 راست کردن حروف و کلاً با مناسبت آن

حرکات و شکلات و بعضی موزون
 بمعنی اول و صفت شعر محذوف دانسته
 اند یعنی طبعها شعر موزون و معنی
 انسب است و بعضی صفت طبعها دانسته
 اند یعنی طبعها راست و مستقیم و غیر
 بفتح غین معجزه خوی و طبع را گویند
 و نظم بفتح نون و سکون ظاء معجزه سخن
 موزون است و مصدر است و از باب ضرب
 یعنی پیوستن مر و آرد و سخن و تکلف
 رنج چیزی کشیدن و از خود چیزی ظاهر
 نمودن که نباشد و چند بیت که

ضابط بودم مر هر چیزی را
 از علوم بهمان این قطعه ها
 آوردی مر تا بنوشتن و خواندن
 این نسخ همه کس را رغبت افند
 و چون این مجموع در دست یست
 بیت آمد از انصاف بنیانام
 هزار مر بیت در لغت خانه است
 و در اصطلاح شعر اقول موزون مر
 از دو مصراع و قطعه بکسر قاف و سکو
 پاره از هر چیز و در اصطلاح شعر بر آکو
 که ابیات او اندک باشد و در مصراع اول

قافیه مرغی نباشد چنانکه این طبع گفته
 روزی که فوجی رسد از غایت
 از روز غنیمت شهر و فال نکو کبر
 و در منتهای گوید و قطعه که از دو بیت است
 و اول مصراع او مقفی و غیر مقفی باشد
 و مراد اینجا معنی لغوی است زیرا که
 قطعه پاره ایست از شعر و در او ایل
 قافیه مرغی است و بعضی یکبیتی است
 و نصاب بکسر نون مالی که ز کوه بران
 واجب شود و دهنه کارد و شمشیر
 اصل مردم را نیز گویند و آن مال از

دو بیست درهمه و از زیر بیست مثقال
باشد و ده درهم هفت مثقال بود
و هر یک از درهم و دینار شش دانق
و دانق چهار طسوج و طسوجی دو
حبه و حبه دو شعیر و شعیری شش

خردل و خردلی و دوازده فلس و فلسی
شش فینبد و فینبدی شش نفار و نفاری
شش قطیر و قطیری دوازده ذره
باشد لکن درهم سه طسوج باشد
پس درهمی سه ربع دینار باشد
مثقالی بیست قیراط و قیراطی پنج

شعیر

فلس و فلسی
نفار و نفاری
قطیر و قطیری
ذره و ذره
دینار و دیناری
درهم و درهمی
طسوج و طسوجی
حبه و حبه
شعیر و شعیری
مثقال و مثقالی
قیراط و قیراطی

شعیر باشد پس اگر گویند بیست بیست
بر عدد نصاب زاید است چگونه محو
نصاب بود جواب آنکه زاید برد و بیست
تا پنج عدد نرسد در حق بنده حکم عد
دارد بآرد و بیست عدد نفره بیست عد
نصاب درست و نصاب را چون اسم
جنس است برد و نصاب اطلاق توان
کرد یا آنکه گویند بیست بیست ملحق
بکلام شیخ و در این اشارت است بآنکه
کسی که این کتاب را دانست در علم بهره
رسید که مستغنی شد چنانکه از اهل

فایده

فایده رسانید شد و چون این اسم
مناسب صبیحا بود اضافه بایشان

الْقِطْعَةُ الْأُولَى

این قطعه در بحر متقارب مثمن
مقصور است و آن دو بار فعول
فعول است چنانچه میگوید

بحر تقارب تقریب نمایی
بدیهی وزن مبرز این طبع از ما
فعول فعول فعول فعول
چه کفنی بگوای موی لرزایی
اله است و الله و رحمن خدای

دلیل است

دلیل است هجای ی ق و ک و هجای

الله بکسر همزه اسم جنس معبود است
الله اسم ذات است باعتبار اتصاف
بجميع صفات کمالیه و در اصل اله
بوده همزه را حذف کردند و الف کلام
عوض از آن داشتند و لام اول را
چون ساکن بود در دوم ادغام کردند
در حین چون فعلان بمعنی بخشاينده
است و اطلاق نمیشود مگر برخدايشعالی
دلیل فعلیل است بمعنی فاعل یعنی راه
نماینده جمع آن الله و ادله است

دلیل است

هادی بذال مہملہ راہ نمائندہ است
 از ہدایت بکسر ہاء راہ نمائندہ در
 و از ہندی بضم ہاء روندہ بر طریقی
 کس دیگر و راہ راست گیرندہ و در
 شوندہ و اسیر کنندہ و ہندی برندہ
 ہمکہ و از ہدای بکسر زن بخانہ نشو
 فرستندہ و گردن و دستہ دستا
 و ستون اس و کاو میان خرمن کہ باغ
 کاوان براو گردند و کاودشتی ہر اکہ در
 پیش گلہ رود نیز ہادی کویند
 سہا استمان ارض و غیر از زمین

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الملك" (the king) and "الوزير" (the minister).

محل و مکان و معانی استجای

اسماء یعنی سپین ماهله و مد اسمیان
 و بعضی خانه و هر چه سایه بر افکند
 و ابر بلند جمع سهواث و باران و بیش
 اسب را نیز سما گویند جمع سمی و در
 معنی زمین است و بمعنی زکام و زله
 و چهار دست و پای اسب نهرا آمده
 غیر که همه بمعنی زمین و نوعی از کباب
 آمده محل یعنی هم و جاء جای فرود
 اسم مکان است از حلول و اسم مکان است
 حل بمعنی کشادن از بار یعنی جمع محال

مجلس استازان
الاهل بیت
که اسامی
است از ایشان
بیامی

مکان بفتح ميم جای بودن واسم مکان
از کون بمعنی بودن از باب نصر جمع آن
امکنه و اما کن معان بفتح اول و عین
مهمله جای یاری کردن و مطلقا
اسم مکان از عون از باب نصر جمع

سقری و زخ و نثار آتش ولی
چو جنب بهشت آخرت انبیا
سقر بمعنی دوزخ و هم دري اندر
دوزخ و هم ای است درد دوزخ نثار
معنی آتش و داعی که ستور دهند
جمع آن انوار در پزلن و نبره و نور و نثار

جنب بفتح جیم و نون مشدده جنب
و بوسان جمع جنب و جنبان آخرت
بمدهمه و کسر خاء معجزه و راء مهمله
ان جنب و شمیرس پالان خر جمع او آخر
ریه شش قفا حیره و وجهه و
فخذ زان عقب پاشنه زان
ریه بکسر راء و فتح یاء شش جمع آن
ریاه و ریوه قفا بفتح قاف و فاء پس
جمع اقفاء واقفیه وجه بفتح واو و
جیم روی جمع آن اوجه و وجوه و
که قصدان دارند و خوشنود و دین

و ذات چیزی و پول و زر را گویند
 فِیْضُ بفتح فاء و کسر خاء و ذال مجعین
 ران و قبیده که از شکر باشد یعنی
 قبیده مادری جمع اخاذ عَفِیْبُ بفتح
 عین و کسر قاف یا شنه و نواسه جمع
 اعقاب رجل بکسر راء و سکون جیم
 یا و کله ملحق جمع ارجل
 شِفْه لَب لسان چهره زبان و مُد
 ید و جارحه دست و حلقوم یا
 شِفْه بفتح شین و فاء و هاء تانیث
 لب جمع اشْفاه لسان بکسر لام زبان

وزبان

وزبان نعلین جمع السُّ و السنه و
 لسان المیزان زبان تراز و لسان الثور
 کتا و زبان است قمر همان جمع آن افوا
 ید بفتح پاء دست جمع ابدی و اباد
 بمعنی نعمت و قوت و خیر و طاعت و
 ملک نیز آمده جارحه بمعنی دست و
 مرغ شکاری آمده ملحق و مضمر جار
 مهمله و سکون لام و ختم قاف نای کل
 فِرْس لَب بغل است و سِرْج زین
 بعبر اشتراست و جرس چهره در
 فِرْس بفتح فاء و راء نر و ماده اسب

ازین

جمع حلا

کوسید جمع افراس بغل بفتح باء و سکون
غین معجم استر نو و جمع بغال و بغله
استرماده سرج بفتح سین و کوفه
رأه زین و نام جانی است جمع سرو
بعیر بفتح باء و کسر عین مهمله اشتر نو
و ماده در روی یکسان است جمع بقران
و ابقره و اباعر جرس بفتح نین در
وزن کله جمع ان اجراس است
رجل مرد و مراد زن و زوج
غنی مالا دار است مسکین
محتاج بشرح بنستین بیت

فیات است کار برز و عذاب است خوش
چو بنوع چشمه حماء است لای
فیات بفتح قاف محل بیرون آمدن آب
جمع ان قنات حماء بفتح حاء لای
کران عی و بر بط و تر شرع
و لای صبی چند است و مزمار نام
کران بکسر کاف و عود بضم عین و بر بط
بفتح باء هر سه معنی سازی است که
میوازند و تر بفتح نین و شرع بکسر
شین معنی رود و مزمار و بدین راه
صنای سازی است که میوازند بفارسی

میزمار بکسر میم و سکون زای
 میزمار و راء ممله نای است که میگوید
 هکذا است کذب و فریب در
 عقیق حصو و روع یارسی
 هائی بضم هاء و دال ممله راه
 راست کذب بکسر کاف و سکون
 دال مجهله در روع کفن است و
 فریب بکسر فاء و سکون راء ممله
 نیز بمعنی کذب باشد عقیق بعین
 ممله شخص پاکدامن را گویند
 حصو و ریفیع حاء و ضم صاد تمیزین

و راء ممله کسی است که حاجت
 بر زبان ندارد و روع بفتح و او
 و کسر راء و سکون عین مملین
 برهنه کار باشد و مصدر است
 بلد کوره و اشهر دین شهر ما
 دکر و تر را طاق دین طاق تا
 بلد بفتح باء و لام و سکون دال و
 کوره بضم کاف و سکون زاء و عین
 شهری است که در روی مسکن
 چنانچه کوئی فلان اهل کدام شهر
 و شهر عبری بمعنی ماه است چنانچه

کوئی شهر رمضان و شهر محرم
و تر بکروا و وسکون ناء بمعنی
طاق باشد در مقابل جفت چنانچه
کوئی طاق است یا جفت و طاق
بمعنی بمعنی فرد و یکتا باشد

من چه بهار و بهار و شنی
شور است و یل و بو و یل و ای
من بفتح ناء مثله و فتح هم بهاء
چیزی که بخزند و بهاء بمعنی
زیبائی و خوبی و روشن باشد
شور بضم ناء مثله و باء موحد

بمعنی هلاکت و ویل نیز بهین
معنی باشد و ویل ثانی که فار
ان و ای باشد بمعنی اندوه است
و هم چاهی است در جهنم و کو
سنگی است در دوزخ نام او ویل
عیون شور چشم و بلید است کند
بود لوزی ای ای تیز و ای
عیون بفتح عین مهمله کسیکه شو
چشم باشد بلید بباء موحد
و دال مهمله کسیکه کند ذهن باشد
لوزی بفتح لام و سکون و او و فتح

ذال معجه وعین مملله وتشدید
 یاء کسیکه سندهوش و نزود
 یابنده باشد المعنی بفتح همزه
 وسکون لام وفتح میم وعین مملله
 وتشدید یاء کسیکه هرچه ایند
 چنان باشد پس تیزرای باشد
 حقیق و جدیر و فین و حیر
 سزاوارها کبر و ادخل در
 حقیق بفتح حاء مملله و دو قاف
 بمعنی سزاوار است و همچنین جدیر
 بمعنی ودال و سزاء مملله و فین و قاف

وحرى بجاء وراء مهملتين بمعنى
سزاوار بودن است ها بمعنی
خدا باشد یعنی بگير او داخل بدال
مهمله وحاء معجمه یعنی درای و داخل
فی بحر و کوفه المحدث

في شهر
رعي ملك الجاهل قدوس
في يوم بفلح ليرى من ابلان
معا على فلك معا على
بجوى ابن احمد راعون
البحر

ضياء نور و سنار و شنی افق حیران
فرخ خفیف و جوان و سبک ثقیل گران

این مذهب است
مغنی و داد اعلیٰ
و شریک
و معبود
و یار
و غفران
و نصرت
و توفیق

ضیاء بکسر ضاد معجمه و یاء تختانیته و مد
روشنی قوی نور نیز بمعنی روشنی
است و روشن کنند لیکن فرو تراز
ضیاء و سنا بفتح سین و قصر نیز
روشنی باشد فرو تراز نور و بمعنی
دارونی است مکی افوا بضم الف
و فاء و سکون قاف کرانه اسکان آ
فتی بفتح فاء و ثاء بمعنی جوان و نخی
باشد خفیف بخاء معجمه چیز سبک
ثقیل بفتح ثاء مثله و قاف چیز
کران و سنگین باشد و مضارع الف

ذهب را است و حیدر آهن صابر
بجین بسم زجاج ایکینه معدن کا
ذهب بفتح ذال معجمه و هاء زیر سرخ
حدید بفتح حاء ممله و د و دال
ممله بمعنی آهن است و صا ص بفتح
راء ممله و د و صاد ممله بمعنی
ارزیر است و ان راقع گویند
بجین بضم لام و فتح جیم نقره است
زجاج بضم زای معجمه و فتح جیم
و سکون الف و جیم ایکینه است که
شیشه نیز گویند معدن بفتح میم

سکون عین و کسر ال مهمله کان
هر چه باشد از طلا و نقره و کبریت
نحاس و صفر و مس و زئفر و انگشت
حلی از یورغالی کران رخصت

نحاس بضم نون بمعنی مس است
صفر بضم صاد مهمله بمعنی زر
است انک باهمزه و ضم نون
سربست حلی بضم حاء مهمله و کسر
لام و تشدید یاء زبور است
بغین معجمه چیز کران است و پر قیمت
رخصت براء مهمله و خاء معجمه و صا

مهمله چیز از زان است و کف قیمت
جران و صیف حسا عصب و
مجر و جند سپر و تیر و قوس کران

جران بضم جیم و راء مهمله و زای
شمشیر برنده است و همچنین
وحسام بضم حاء و عصب بفتح عین
مهمله و صا و راء بصاد مهمله هم بمعنی
شمشیر برنده است همچنین بکسر میم
و جیم و تشدید نون سپر فراع و همچنین
جند سهم بفتح سین مهمله بمعنی پیراهن
و بمعنی قسمت و نصیب نیز باشد قوس

بفتح قاف بمعنى كان است و نام بر

عصب بفتح عین و صاد مہملہ معنی
 یلبس بفتح یاء و لام و باء بمعنی
 و هو کہند و فصل معیلم

عصب بفتح عین و صاد مہملہ معنی

پس کہ در بدن انسان و حیوان

یلبس بفتح یاء و لام و باء بمعنی

زیرہ یمانی است کہ از پوست

سازند جوشن بفتح جیم و شین

مطلق زیرہ است زیر ع بکر دال

بمعنی زیرہ است و هو بفتح و او

و ہاء ریشمانی است کہ در سر پای

ستور ببنند نا بچہ نصل

بفتح نون و سکون صاد مہملہ بیک

تبر و تیغ و نبش نیزہ و نبش کار

منعبلہ بکسر میم و سکون عین و

فتح باء بیکان در از پهن است

فصل ثانی در بیان معنی و بکار

و نیزہ آمدہ عرض تبر کو میل

هدف بفتح ہاء و دال مہملہ نشا

تبر و بلندی ہر چیز می است عرض

بفتح عین و میم و راء مہملہ نشا نیزہ

و بمعنی مراد و مقصود نیز آمدہ

خَبَّعَهُ بَفَتْحِ هَاءٍ مَعِجَةٍ وَكَسْرَاءٍ وَ
 فَتْحِ عَيْنٍ اِنْكَشَانَهُ اَيْسْتَ اَزْ پُوسْتِ كِه
 تِير بَانِ اِنْدازَنْدِ مِعْرَاضِ بَكْسِرِ مِیَو
 سَكُونِ عَيْنِ نَبْرِی بِرِ وَاَهْنِ وَفَوْكِ
 نَجْمِ نَقْعِ وَفَتْحِ هَاءٍ هَبَّاهِیچِ غِنَاءِ
 كَلَوِ خَسْتِكِ مَوْرَلِ مَوْرَلِ تَو

عِجَاجِ بَفَتْحِ عَيْنِ مَهْمَلِ كَرْدِ وِدُودِ
 نَقْعِ بَفَتْحِ نُونِ وَ سَكُونِ قَافِ وَ عَيْنِ
 كَرْدِ كِه دَرِ هَوَا بُوْدِ وَ حَوْضِ اَبِ وَ
 هَر جَا كِه اِرْجَمِ شُودِ وَ زَمِنْ خُوشِ
 خَالِ قَنَامِ بَفَتْحِ قَافِ بَعْنِ كَرْدِ اَسْت

هَبَّاءِ بَفَتْحِ هَاءٍ وِبَاءِ مَوْحِدِ وِدُودِ
 كَرْدِ كِه بِرِ وَ زَمِنْ خَانِه دَرِ اَمْدِ
 اِفْتَابِ وَ خَالِ نَرَمِ وَ كَرْدِ سَمِ سَمِ
 هَبَّاهِیچِ بَفَتْحِ هَاءٍ وَ سَكُونِ یَاءِ بَعْنِ
 بِرِ اِنْكَشْتِ اَسْتِ وِبَادِ بِرِ خُوشِ
 وَ خَشَكِ شَدِ كِیَا هِ كَلَوِ مِ بَضْمِ
 كَافِ وَاَمِ بَعْنِ خَسْتِكِ اَسْتِ
 مِرّه بَكْسِرِ مِیَو وَ شَدِ دَرِ اَمْدِ
 تَوَانائی وَ قَوْتِ اِنْسَانِی بَاشَدِ
 حَشَا بَاقِی جَا وِعَاضِ دَلاهِ اَوْرِ
 قَرَا ضِرّه زَرِ رِجِ سَوِ وَ خَسْتِ

اجیدن صد سینه و گینه و انوار اس
ثوب جامه رزق روزه نواز تو شب تاب در

جید بکسر جیم و سکون یاء و دال

بمعنی کردن صدر بفتح صاد و دال

و راء ممله بمعنی سینه رکه به

راء ممله و سکون کاف بمعنی زانو

رأس بفتح راء و سکون همزه بمعنی

ثوب بفتح ثاء مثله و سکون و او

بمعنی جامه رزق بکسر راء و سکون

زای بمعنی روزی زاد بفتح زای

و سکون همزه طعمای است که برای

سفر

سفر بر گیرند باب بفتح باء و سکون

همزه و یاء بمعنی در خانه است

عرش بفتح عین بیت خان کحل سر رمل

خوب بفتح خاء شفا بفتح شین کحل

عرش بفتح عین و سکون راء و سفف

خانه است بیت بفتح باء و سکون

یاء بمعنی خانه کحل بضم کاف و سکون

حاء ممله بمعنی سر رمل بفتح

راء ممله و سکون میم بمعنی ربان

حسن بضم حاء و سکون سین بمعنی

خوبی قبح بضم قاف و سکون باء بمعنی

روشنی

زشتی جاق بفتح جیم و سکون هـ ز
 و فاء مشدده بمعنی چیز خشک
 و طرب بفتح راء و سکون طاء مهمله
 بمعنی چیز تراست
 ذئب و حان سید کرک و بخش راء
 حیه راء و حان سید کرک و بخش راء
 ذئب بکر ذال مجر و سکون یاء تخف
 و یاء موحده بمعنی کرک است سید
 بکر سین و سکون یاء نیز همان معنی
 سرخان بکر سین و سکون راء نیز
 بمعنی کرک باشد سفع بکر سین و

میر مجر کرک باشد فاده بفتح فاء
 و سکون هـ نیزه و راء مهمله بمعنی شو
 حیه بفتح حاء و یاء مشدده بمعنی
 ما و است حوت بفتح حاء مهمله
 و سکون واو بمعنی ماهی است طبر
 بفتح طاء مهمله و سکون یاء بمعنی مرغ
 ریش بکر راء و سکون یاء پر مرغ
 عین پر آنف بدنی حاجت و شعر مو
 نقی مغز و شعر سیم و آنف گوش طر و سر
 عین بفتح عین و سکون یاء بمعنی چشم
 و هفتاد معنی آمد آنف بفتح هـ نیزه

و سکون نون بمعنی دماغ است خاب
 بفتح حاء و سکون هزه و کسر جیم بمعنی
 ابرو باشد شعر بفتح شین بمعنی
 و سکون عین مهمله بمعنی موی باشد
 نقی بکسر نون و سکون قاف بمعنی
 مغز استخوان و پیچشم که از فیهی باشد
 شخم بفتح شین معجمه و سکون حاء مهمله
 بمعنی پیه باشد اذن بضم هزه و سکون
 و هم ضم ذال معجمه بمعنی گوش باشد اطرو
 بضم هزه و سکون طاء و ضم راء بمعنی
 هد صلح و جنک یور و لیل شب

غیظم و خلک خند حکم خارش نغبه
 همدنه بضم هاء و سکون دال بمعنی
 صلح و اشئی است حرب بفتح حاء
 و سکون راء بمعنی جنک و جنک کند
 یوم بفتح یاء و سکون واو بمعنی روز
 لیل بفتح لام و سکون یاء بمعنی شب
 غیظ بفتح عین معجمه و سکون یاء و ظاء
 معجمه بمعنی خشم و غم لازم است ضحک
 بکسر ضاد معجمه و سکون حاء مهمله
 خنده است حکم بکسر حاء مهمله و تشدید
 کاف بمعنی خارش است نغبه بضم نون

وسکون قاف بمعنی گری است که بزرگ
انسان و حیوان هر دو ظاهر میشود
شمار شمس و کاپو و بیضا افنا
سام تبر و عیسی و عقیلا وین نصر
شارق بفتح شین معجمه و سکون الف
و شمس بفتح شین معجمه و سکون مهم
و ذکاء بضم ذال معجمه و پوح بضم
یاء تحانیة و بیضا بفتح باء مؤد
و سکون یاء اینجمله بمعنی افتاب است
سام بفتح سین و سکون الف و تبر
بکسر تاء و سکون باء و عیسی بفتح

عین و سکون سہن و فتح جہم و
دال و حیفیان بکسر عین و سکون
قاف و عین بفتح عین و سکون یا
نظر بفتح نون و سکون ضاد این
حیاء بمعنی طلا و نر راست

نیک بفتح نون و سکون یاء بمعنی
جام کردن است قبله بضم قاف
و سکون باء موحدہ بمعنی یوسیه
مکر بفتح ميم و سکون هاء کابین

خیدن بکسر خاء معجم و سکون دال
 ممله بمعنی دوست است زوج بفتح
 زای شوهر است و زوجه بفتح زای
 زن عزیزها بکسر عین ممله و سکون
 زای معجم کسب که در جماع سست یا
 فعل بفتح فاء و سکون خاء بمعنی ترا
 کنند از خن از زن خبر نان و کوشش
 حنطه اصل نیم و فتح ش و بفتح تخم و قطف
 خنطه بکسر خاء و سکون نون کنند
 دخن بضم دال و سکون خاء از تن
 خبز بضم خاء و سکون باء و زای نان

کح بفتح لام و سکون خاء بمعنی
 کوشش است که از استخوان باز شد
 اصل بفتح همزه و سکون صاد بمعنی
 پنج و بیدار است فرع بفتح فاء و سکون
 راء سر شاخ درخت است بذر
 بفتح باء و سکون ذال تخم در زمین
 افکندن است قطف بکسر قاف
 و سکون طاء ممله بار درخت است
 لجر داما و بجر در باقعر ناک
 فیل پیل و بقیه ضی و حماله و
 لجر بضم لام و تشدید جیم داما بفتح

دال ممله و سکون همزه و یه
 بفتح یاء و تشدید میم و بحر بفتح یاء
 و سکون حاء ممله بمعنی دریا
 قعر بفتح قاف و سکون عین ممله
 نه دریا است قبل بکسر فاء و سکون
 یاء پیل است بق بفتح یاء و سکون
 فاف پشه است ظی بفتح ظاء
 و سکون باء موحدہ اهو باشد
 حار بکسر حاء بمعنی خر باشد
 خوی
 شنشہ بکسر شین و دال است
 غیث باران ثلج بر و ثاد نم مبلول

شنشہ بکسر شین و سکون
 نون و هجیر بکسر هاء هو و تشدید
 جیم و سکون یاء و زاء و شیم بکسر
 شین و سکون یاء و دیدن بفتح
 دو دال و سکون یاء و دال بفتح
 دال و سکون همزه اینجمله بمعنی
 عادت و خوی است غیث بفتح
 غین و سکون یاء و ثاء مثلثه
 باران و کیاہ باشد ثلج بفتح ثاء
 مثلثه و سکون لام و جیم بر فسیل
 ثاد بفتح ثاء مثلثه و سکون الف

بمعنی نه و سرما است مبلول بفتح
 مهم و سکون باء موحد و ضم لام
 و سکون واو و لام چیز تر باشد
 شط شایخ ضف طره عد و ساحل
 مزرعه حاکلانه دال و حارث بزکر
 شط بفتح شین و تشدید طاء و شط
 بفتح شین و سکون الف و ضقه
 بفتح ضاد و تشدید فاء و طره
 بضم طاء و تشدید راء و عد و ه
 بضم عین و سکون دال مهملتین و
 ساحل بفتح سین و سکون الف و حاکل

بمعنی کناره رود و جوی و حیر یا
 باشد مزرعه بفتح مهم و سکون
 زای معجر و حاره بفتح حاء و سکون
 الف جای کشت و زراعت است
 حارث بفتح حاء و سکون الف ان
 کس باشد که زراعت کند و زراعت
 کوه و غر و غر و غر و غر و غر
 سکون کوه و غر و غر و غر و غر
 کوه بفتح کاف و واو و مشد و بمعنی
 روزنه است غر بضم غین و معجر و
 سکون راء بمعنی دروازه است شد

بضم سین و دال مشدد بمعنی درگاه
و پیشگاه باشد سکه بکسر سین
و تشدید کاف بمعنی کوچه است
در ب بفتح دال و سکون راء ممله
در و انزه است معبر بفتح ميم و سکون
عين و فتح باء موخده محل عبور است
بر بجا است بر ر قعيره و تشدید
الظهاره ابره و ان الباطن است
بر بفتح باء موخده و تشدید زای
بمعنی جامه است ستر بکسر سین و
سکون تاء فوقائیه بمعنی پرده است

چون مر باشد

رقعه بضم راء و سکون قاف یاره
که در جامه دهند رث بفتح راء
مهمله و تشدید تاء مثله چیز
کهنه و بد حال را کو بند الظهاره
بکسر طاء معبر و هاء و راء مهمله
ابره که در روی جامه باشد
بطانه بکسر باء موخده و طاء
استر جامه و دوست خالص را کو
زیره دایک یا آهن کسری ان یکا
جدان یکا و اشد فلزه یکا
زیره بضم زای معبر و سکون باء یاره

است

جامه سینه و جاده و اندرون
مع
الان
نک

اھن است و نام منزلی از منازل
کسره بکسراف و سکون سپن ۴۴
پارۀ نان است جذوه بفتح جود
سکون ذال معجم پارۀ آتش است
فلزہ بکسرفاء و سکون لام و فتح
زای معجم پارۀ حکر و کوش زاکونید

مفاعیل و فَعْلَات و مفاعیل و فَعْلَات
تو می بخشت این میزدان و کن تکرار

القطعة

فرو چنبر که استین و سبب استار
قلیل نذر و سیر اندک و حسنا شما
فرو بفتح فاء و کسر راء و سکون یاء
و سبب چنبر چوبین که بضم
کاف و تشدید میم معنی استین است
سبب بکسر سین همزه و تشدید یاء
دستاری که بر بندند قلیل بفتح
قاف و نذر بفتح نون و سکون ذال
و سیر بفتح یاء بمعنی اندک و کما
حساب بکسر خاء بمعنی شمردن و
شماره است

قجاً جیب و سراویل از او و خف موزه
 عتاسار و جسر پل ز فام مها
 قطاب بکسراف و طاء مامله سورا
 جامه است که سرازوی برون کند
 سراویل بفتح سپن بمعنی شلوار است
 خُف بضم خاء و تشدید فاء چکمه
 عتاد بفتح عین و ناء فوقانیّه و دال
 مامله ساختگی راه و تدارک سفر است
 جسر بکسر جیم و سکون سپن پل
 ز فام بکسر زای معجمه و فتح میم
 و سکون الف مهار شر باشد

میند و بلد مصر شهر سکون
 چنانکه معرکه لشکر که است حصن
 مدینه بفتح میم و بلد بفتح باء و لام
 و مصر بکسر میم و سکون صاد
 اینجمله بمعنی شهر است سورا
 بضم سپن و سکون واو و وین
 بفتح زاء و باء و سکون صاد و حین
 بکسر خاء مامله و سکون صاد مامله
 بمعنی حصار که بر کرد شهر کشند
 معرکه بفتح میم و سکون عین بمعنی
 لشکرگاه است که جنگ کنند

صحیفه نامه قلم خامه زن سکین
خیاط و مخیط سوچو خرن سکر

صحیفه بفتح صاد بمعنی نامه است

که نویسند قلم بفتح قاف و لام

خامه تراشیده را گویند سکین

بکسر سین و تشدید کاف بمعنی

کار است خیاط بکسر خاء و

مخیط بکسر مهم و سکون خاء و فتح

یاء بمعنی سوزن است همچنانکه

خرن بضم خاء و سکون راء و سین

بفتح سین و تشدید مهم نیز بمعنی

سوزن است و غیر آن غر

لبیب غافل و غمر و غافل کول

شقیق در هر دو و هر وضایا

لبیب بفتح لام مرد خردمند است

غر بضم غین و سکون مهم و رأ

و غبی بفتح غین و کسر یاء شخص

بی ادراک و کول را گویند شقیق

بفتح شین و کسر قاف و سکون یاء

برادر را گویند راء بکسر راء و

سکون دال و رفیق و صاحب بمعنی

یار و دوست است *

عقد
نوع
نوع

بقعه باغ و خشبچو. و خوش شفا و
سفرجل البی و نقاح سیب مان نار

حدیقه بفتح حاء و کسر دال همزه
بمعنی باغ است خشب بفتح خاء و
شین بمعنی چوب خوش بفتح خاء و
سکون واو و حاء بمعنی شفا الوا
سفرجل بفتح سین و فاء و سکون
و فتح جیم و سکون لام بمعنی بی و البی
نقاح بضم ناء و تشدید فاء بمعنی
سیب است رمان بضم راء و تشدید
میم و سکون الف و نون بمعنی نار است

احد یک عشره ده مائه صدان دو
ثلاث و خمس سه پنج و اربع اچهار

احد بفتح همزه و حاء بمعنی یکی
عشره بفتح عین و شین و مراء بمعنی
ده است مائه بکسر میم بمعنی صد
اشان بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه
بمعنی دو ثلاث بفتح ثاء بمعنی سه است
خمس بفتح خاء بمعنی پنج است اربع
بفتح همزه و سکون راء بمعنی چهار است

ولیک سته سبعة ثمانیه تسعه هز
نشن است و هفت و دگر هشت و نوزده

[illegible]

سستین بکسر سپن و تشدید تاء است
سبعین بفتح سپن و سکون باء است
تمانین بفتح ثاء و تسعین بکسر ثاء و
سکون سپن است و کسر عین و سکون
عقار و قهوه و راح و مدافرف
کمی لا و و فارسی سوار و صید
عقار بضم عین مهمله و قهوه بفتح قاف
وراح بفتح راء و مداف بضم ميم و
قرف بفتح قاف و سکون راء
فاء بمعنی می باشد کمی بفتح کاف
انصر لا و را کویند فارسی بفتح فاء

بمعنی سوار است صید بفتح صاد
 سکون یاء بمعنی شکار است
 غرب پد و صنوخلا و ناز و بید
 چول خرما و فرصا تو و ی ب چنا
 غرب بفتح غین و راء درختی است که
 انرا پده گویند و آن سپیدار است
 صنوبر بفتح صاد و نون درخت ناز
 خلا ف بکسر خاء درخت بدست
 گویند نخل بفتح نون درخت خرا
 فرصا د بکسر فاء و سکون راء
 تو د است دل بضم دال و سکن ک

درخت چنار را گویند
 و ز چوبرک درخت است و غصن شاخ
 چود و پنج درخت و غشام اسفند
 ورق بفتح واو و راء برک درخت
 غصن بفتح غین و سکون صاد شا
 درختست دوحه بفتح دال و کو
 واو درخت بزرگست و پنج درخت
 نر کفته اند غشام بضم غین و فتح
 ثاء مثله درخت اسفندار است
 طلح و همط درختان خاباموز
 چوئل شوره کز و شول خار سدر

طبع بفتح ماء و سکون لام درختی
که خار آورد و موز و شکوفه خرما
اشد بفتح همزه و سکون ثاء مثله
کز شور است شوق بفتح شین و
سکون واو و بمعنی خار است سد
بکسر شین و سکون دال درخت کنار

نماده بود مال پر نژاد لب
پلاس حلس درخت و ز مین عقا
لباده بضم لام قبای نمداست
لبد بضم لام و فتح باء مال بسیار
روی هم نهاده حلس بکسر خاء و سکون

لام پلاس خانه و کلپی که در زیر
جهاز شتر باشد عقا بفتح عین
بمعنی زمین و درخت و قماش خانه

شما عطر بوی و بویده جونه
بمد و قصر تو ماورد کلاش

شما مه بفتح شین معجمه آنچه بوبند
از بوهای خوش جونه بضم جیم و
سکون واو و نون بویدان و رغن
دان را گویند ماورد مرکب است
از ماء همزه یعنی آب و از ورد بفتح
واو و سکون راء یعنی کل و بعد از

فیل و است و ایله ۱۹۱

ترکیب بهمزه و بدون همزه
 نضاحفت کرفتن چو دست یکد بکر
 ثعاففت کرفتن کنار و حجر کنار
 نضاح بفتح ناء دست یکد بکر کرفتن
 ثعاف بفتح ناء در بر کرفتن یکد بکر
 حجر بفتح حاء معنی اغوش و کنار است
 و حیض شسته دس شوخن بر بی حرم
 ذلول نام ووشن و یفیظ بیدار
 و حیض بفتح راء مهمله و کسر حاء مهمله
 و سکون یاء وضاد معجمه چیز شسته
 گویند دس بفتح دال مهمله و کسر

در یکد بکر کرفتن
 در یکد بکر کرفتن
 در یکد بکر کرفتن

لام پلاس خانه و کاهن که در زیر
 جهاز شتر باشد عتار بفتح عین
 بمعنی زمین و درخت و قماش خانه
 شما عطر بوی و بوید اجونه
 بمد و قصر تو ماورد کلا بشتما
 شما مد بفتح شین معجمه آنچه بویند
 از بوهای خوش جونه بضم جیم و
 سکون واو و نون بویدان و رغن
 دان را گویند ماورد مرکب است
 از ماء بهمزه یعنی آب و از و در بفتح
 واو و سکون راء یعنی کل و بعد از

فیل و است و ایله ۱۹۱
 در یکد بکر کرفتن
 در یکد بکر کرفتن
 در یکد بکر کرفتن

ستور بگذارد چیره بکسریم و راء
مشده بمعنی نشوار و آنچه از معد
بیرون آورده و در دهان بجایند



مفاعل فعلان مفاعل فعل
بخوان ز بعد وی این قطع نصاب
قریب رکن و بهم اخیش و این پس
ولید طفل بچه امرو والد و مادر

قریب بفتح خویشاوند نزدیکست
همچنین رکن بضم راء و بهم بفتح
حاء مهمله این بکسر همزه و سکون
باء بمعنی پیراست و لید بفتح و او
و کسر لام و سکون یاء و طفل بکسر
طاء مهمله بمعنی بچه است ام بضم
همزه و تشدید میم و والد ماد
رحم قرابت زهدان بخشن و اما
چنانچه خسر والد اب است پدر
رحم بفتح و راء و کسر حاء بمعنی خویشا
و هم زهدان است خشن بفتح

بمعنی داماد است همچنانکه صهر
 بکسر صاد و سکون هاء و خبر بفتح
 خاء و کسر سین نیز بمعنی داماد است
 والد بفتح واو و سکون الف و اب
 بفتح همزه و سکون باء بمعنی پدر است
 زکی است یا زحفی مهر یا خفی پنهان
 جلی پدر و نبی و رسول پیغمبر
 زکی بفتح زای معجمه و کسر کاف بمعنی
 چیز پاکست حفی بفتح حاء مامله
 و کسر فاء شخیص مهر یا بان است خفی
 بفتح خاء معجمه و کسر فاء چیز پنهان است

جلی بفتح جیم و کسر لام و سکون
 یاء چیز روشن و آشکار است
 نبی بفتح نون و کسر باء موحد و
 تشدید یاء و رسول بفتح راء و ضم
 سین مامله بمعنی پیغمبر است
 ملک فرشته فلک جح و مشری
 شکیا کوکب در ری بنمویه اختر
 ملک بفتح میم و لام فرشته است
 فلک بفتح فاء و لام آسمان است
 مشری بضم میم و سکون شین
 کوکبی است در آسمان ششم که اثر از جی

گویند شهاب بکسر شین و کوکب
بفتح کاف و ذری بضم ذال و کشید
راء و یاء و نجم بفتح نون و سکون
جیم و مهم اینجمله بمعنی ستاره و اخرا

فلو سید شفق و در اول شب
ربیعیه دختر زن بنف و ابنه دار دختر

فلو بفتح فاء و لام و سکون فاف
سیده صحت شفق بفتح
شین و فاء و سکون قاف و روشن
افتاب است که در اول شب باقی
ربیعیه بفتح راء و کسر یاء و سکون یاء

بمعنی دختر زن از شوی دیگر
بنف بکسر یاء و سکون نون و ابنه
بکسر همزه و سکون یاء بمعنی دختر

حمل بقرو ثور کا و عجل بکسر
مراره زهره طحال بکسر سیزه و حکم

حمل بفتح حاء و مهم و سکون لام
بمعنی بره است بقرب بفتح یاء و فاء
و سکون راء و ثور بفتح ثاء مثله
و سکون واو و راء بمعنی گا و است
عجل بکسر عین و سکون جیم و لام
بجر کا و است مراره بفتح مهم و راء

بمعنی زهره و تلخی است طحال بکسر
طاء بمعنی سپر زاست کبد بکسر کا
و فتح باء بمعنی جگر است

دور و را پس امام پیش و وسط
میان و سطح میان تخت زیر و فوق و زیر

بعید بفتح باء موحد و کسر عین ممله
دور شدن است و راء بفتح واو

وراء بمعنی پس چیز باشد اما بفتح
همزه پیش روی باشد و سطح بفتح

واو و سین ممله چیز راست و عدل
و میان نیک و بد و سطح بفتح واو

سکون سین ممله میان چیزی
تحت بفتح ثاء و سکون خاء ممله
زیر چیزی است فوق بفتح فاء و سکون

واو بمعنی بالای چیزی است

علاء سین ممله و فتنه و فتنه
فد ممله و فتنه و فتنه و فتنه

علاء بفتح عین ممله و فتح لام و

سکون الف و ثاء بمعنی سندان
فطرس بکسر فاء و طاء مشدده و

یاء و سین ساکنه بمعنی پناک بکسر
صنعه بکسر میم و سکون نون و فتح فاء

و سکون خاء معجمه دماهنکران آ
 قدوم بفتح قاف وضم دال و سکون
 واو و مهمم بمعنی نپشه است صحت
 بکسر مهمم و سکون نون و فتح حاء ممله
 و سکون ناء بمعنی الت رنده کردن است
 و ابو نصر میان این دو معنی فرو
 نکذاشته خصصین بفتح خاء معجمه و
 کسر صاد ممله و فاس بفتح فاء و سکون
 الف و سپین ممله بمعنی تبر است
 سوار دست برین چون پیا بر اخلی
 و شاح و عقد حمایدر عات و تاج

سوار بکسر سپین بمعنی دست برین
 زپوری است که در دست کنند
 اخلی ال بفتح خاء معجمه زپور دست
 که در پای کنند و شاح بکسر واو
 چیزی است از ادب پهن و مرصع
 بجواهر که می بندند بر میان کرده
 و پهلوی و گویند کردن بند بر کشیدن
 بکسر عین ممله و سکون قاف و
 کردن بند رعاش بکسر راء ممله
 و تاج بفتح نای فوقانی بمعنی افسر است
 بدست نخستین نانی دوم اخیر سپین

نقیض اولی آخری و اخراست که
 بدی بفتح یاء و کسر دال بمعنی نخستین
 ثانی بناء مثله بمعنی دوم است
 اخیر بفتح همزه و کسر خاء بمعنی
 پسین است اولی بضم همزه و کون
 و او بمعنی نخستین آخری بضم همزه
 و سکون خاء بمعنی دیگر است
 فیض گرفته و یلیق فبا و ریطة رکو
 نصیف همچو است و مقنعه معجر
 قیض بفتح قاف و کسر هم و سکون
 یاء و صاد همزه پراهن است و

پارسی فا و راء النهر بان است
 یلمو بفتح یاء و سکون لام و فتح
 میم بمعنی قبا است ریط بفتح راء
 و سکون یاء چادر بکتنه و سرکو
 فارسی قومی است نصیف بفتح
 نون و کسر صاد و سکون یاء و فاء
 بمعنی چادر دوخته است و پهن
 معنی است خمار بکسر خاء و مقنعه
 بکسر میم و سکون فاف بمعنی سبزه
 است و همچنین معجر بکسر میم و سکون
 اجماع و نقیض همزه است و مانع شور

فرا از عذرت زبیب اصف موز و کبر
 اجاج بضم همزه نمک تلخ و آب شود
 تفت بفتح ثاء و کسر فاء چیز بپزیده است
 بنا بر قول ابو نصر اگر چه باب بضمغنی یا
 نشده بلکه بمعنی چیزی که است
 مالح بجاء ممله چیز شور است
 بضم فاء و فتح راء آب خوشکوار و نیا
 نه ری است بکوفه زبیب بفتح ز
 معجه و کسر باء بمعنی موز است صفت
 بفتح همزه و صداد و سکون فاء کبر
 شراره جمل بومارج و شواطیب

زبان زخم چو آنکشت مراد خاکستر
 شراره بفتح شین و راء ممله پاره
 آتش است که بمجهد و جذوه فاد
 است مارج بفتح میم و کسر راء و سکون
 جیم معجه و همچنین شواطیب بضم
 شین و طیب بفتح لام و هاء بمعنی
 زبانه آتش است و خم بفتح فاء
 و سکون حاء بمعنی آنکشت است
 رماد بفتح راء بمعنی خاکستر است
 عجین و دق بواورد و فخاله سپوس
 ادا م نامخو شر و قند سگر است شکر

بجین بفتح عین ممله و کسر جیم معجزه
خجیر است دقیق بفتح دال امر دال
نخاله بضم نون و فتح خاء معجزه
سپوس است اِدام بکسر هَمْزَه و دال
مهمله نان خورش است قد بفتح
قاف و سکون نون و دال و سکر
بضم سین و تشدید کاف بمعنی
شکر است و سکر بفتح سین نبذ
حد است ثقف یاری بحام کما
عناد و ال و منطوق نطقا کما
حزام بکسر حاء مهمله و ذال معجزه

ثلث ستور است ثقف بفتح ثاء
مثله و فتح فاء معجزه و سکون راء
بمعنی یار دما است بحام بکسر لام
و جیم معرب لکام است عِنان
بکسر عین دوال لکام است که سوا
بدست گیرد منطوق بکسر میم و سکون
نون و فتح طاء هر چه بر مرکب بندند
نطاق بکسر نون بمعنی مرکبند است
رکان و کز بفتح و صیر صراف
سنو قسته و حداد قین الهنکر
رکان بفتح راء مهمله و زای معجزه

بکسر عین و فتح نون و سکون باء
 انکو راست تین بکسر ثاء و سکون
 یاء و نون انجیر است کمتری بضم کاف
 و تشدید میم و ضم آن و سکون ثاء
 مثله و فتح راء یعنی امر و داء
 اصغر فاقع چیز و واحه و فانیست
 اخضر سبز و اوضح روشن از روشن
 اصغر بفتح همزه و سکون صاد مملو
 و فتح فاء چیز زرد فاقع بفتح فاء و سکون
 الف و کسر قاف و سکون عین چیز
 بسیار زرد احمق بفتح همزه و سکون

و فتح میم و فانی بفتح قاف و سکون
 الف و کسر نون چیز سرخ باشد
 اخضر بفتح همزه و سکون خاء چیز
 سبز باشد و اوضح بضاد معجه چیز
 هویدا و اشکار باشد از روشن و بفتح
 همزه و سکون زای چشم سبز باشد
 جند صخر حجر چو جلد جلد و سکون
 حصین سنگ مرزیده ماء وادی آب
 جندل بفتح جیم و سکون نون و فتح
 دال سنگ بزرگ است صخی
 بفتح صاد و سکون خاء سنگ بزرگ

بجر بفتح حاء و جیم و سکون راء
 مطلق سنک جلمد و جلمو بفتح
 جیم و سکون لام سنک بزرگست
 حصا بفتح هاء و سکون صا مالمه
 سنک ریزه است ماء جمده و کاهنی
 استعمال شده بمعنی آب است وادی
 محلی که رود از آن بگذرد باشد
 جو فیض جو بخشش جو سنک جو سنک
 و عطا میثاق و حیث پند پیما و درود
 جو د بفتح جیم و سکون واو و دال مجبه
 باران نیک است و بضم جیم بمعنی بخشش

جوده بفتح جیم و سکون واو بمعنی
 نیک شدن است و بضم بمعنی نیک
 و قهر چیزی است و عطا بفتح واو
 و سکون عین و طاء معجز پند دادن
 میثاق بشاء مثله پیمان بستن بحیث
 بمعنی سنایش و درود است

غبن در زیره از زبان او غبن در زیر اینها
 چو غناد اینها را و در خوانی سرود
 غبن بفتح غین و سکون باء و نون
 زیان کردن در خرید و فروش است
 و بفتح باء قلک و کمی عقل و شعور است

غنا بکسر غین معجزه و الف مقصوره
 بمعنی توانگری و بی نیازی است
 و با الف ممدوده بمعنی خوانندگی است
 ظر قاسمی زنده دین و شایسته
 تومیر جلجل کشیز و چو حصص
 ظر بکسر ظاء معجزه و سکون همزه بفتح
 دابه است حتی بفتح حاء ممله و باء
 مشدده بمعنی زنده است دین بکسر
 دال و سکون باء و شایسته تومیر
 بفتح ثاء مثله و سکون واو بمعنی سپر
 جلجلان بضم هر دو و جیم و سکون لام

نخستین
 حلو شیرین تر

بمعنی کشیز خوشن است و کجند
 محض بکسر حاء ممله و فتح و کسر ميم
 مشدده و سکون صاد بمعنی بخود
 فو باشد فلا و ذره از سن سلت جو
 پس عدس دان بجه مج ماشن ایوه
 قول بضم فاء و سکون واو بافلا
 ذره بضم ذال معجزه و فتح راء مشدده
 از زن است سلت بضم سین و سکون
 لام جو است عدس بفتح عین و دال
 مملین دانجه است باصطلاح فو
 که عدس را دانجه گویند مج بفتح ميم

و تشدید جیم معرب ما ش است
 یحمو م بفتح باء و سکون حاء و ضمه
 میم بمعنی دود است و هم شبیره
 نا جر اسار یا ز کان فاجر نابکار
 صلا ان مر که بالا میزها بطن فرو
 نا جر بکسر جیم معجمه بمعنی سالار و بان
 است فاجر بقاء و ساء مهمله بمعنی
 شخص بدکار است صاعد بضاد
 و عین و دال مهملات کسی که بیای
 بر مهر و دها بطن بهاء و باء مقرون
 کسیکه از بالا بر آید و این بیت مطلق

القطعة السابعة



مفاعیل فاعل فاعل فاعل فاعل
 بکوی کمر بودن عقل و دانش و هنر
 سعا سحر و سر شتاب لب در رنگ
 قصیر کونه و واسع فراخ و ضیق ننگ
 سعال بضم سین و عین مهمله بمعنی
 سرفه است سرع بضم سین و سکون
 داء مهمله و فتح عین مهمله شتاب کردن

لَبَّثَ بفتح لام وسكون باء و تاء
 حثلثه در نك کردن فُصِرَ بفتح
 فاف و كسر صاد ممله وسكون ياء
 و راء ممله كوته واسع بسين و عین
 مملئین فزاح شدن ضیق بفتح ضا
 معجمه و تشدید ياء و كسر ان وسكون
 فاف بمعنی چیزی نك است

هَلَا مَا نَوَاسْتِ قَمَرَمَه و قمر راء
 شعاع اوزهر و صبغ چون شكوفه و
 هلال بكسر هاء ماه نواست قمر
 بفتح نین بمعنی ماه است قمر راء بفتح

وسكون ميم و فتح راء ممله و الف
 مدد و ده شعاع ماه است که عتاب
 باشد زهر بفتح زای معجمه و هاء
 و هم بسكون هاء آمده بمعنی شكوفه
 است صَبَغ بكسر صاد ممله و
 باء موحد و عین معجمه عینی نك است
 و در شعر لطف و نشر مرثیاست

اشج شکسته سر میخ و ریش اقرب کل
 اشل و اقطع سیدان و اعرج نك

اشج بفتح همزه و شین و تشدید
 جیم انكه شكسته سر باشد لحیم بكسر

و سکون حاء مهمله ریش است اقعه
 بفتح همزه و سکون فاف و فتح راء و
 سکون عین کسبکه سراوکل باشد
 اشد بفتح همزه و شبن معجمه و لام
 مشدد و اقطع بفتح همزه و سکون
 فاف و فتح طاء و سکون عین کسی که
 دست نداشته باشد اعرج بفتح
 همزه و سکون عین و فتح راء مهمله
 و سکون جیم معجمه کسیکه لنگ باشد
 قلیل کشته و ظا استخفا اصبع گفتا
 چو فهمد دُب و نوزد او خرس و لنگ

قلیل بفتح قاف شش کشته شده
 عظم بفتح عین و سکون ظاء بفتح
 استخوان ضبع بفتح ضاد معجمه و
 باء کفزار است فهمد بفتح فاء و سکون
 هاء و دال مهمله بوز است دُب
 بضم دال مهمله و تشدید باء خرس
 نمر بفتح نون و کسر میم و سکون راء
 لنگ است و در شریف و نشر
 غراب راغ هزار است علی کعب
 ولی حمامه کرکی که بر تراست کلنگ
 غراب بضم غین معجمه و راء مهمله و سکون

در بیان کلمات و معانی و احوال و غیره

باء زاع است عند لیب بفتح عین و سکون نون و ففتح دال و کسر لام و سکون یاء و یاء و کعب بضم کاف و ففتح عین و سکون یاء و یاء موحد و میخ هزار است که ببل هزاره درستان حمامه بفتح حاء ممله کبوتر است گرگی بضم کاف و سکون واء ممله و کسر کاف و تشدید یاء کلنک فصحی آمد طرفاً از ویراعه غزو چنانکه ثعبان و تمساح از دهان هک قصب بفتح قاف و صاد و سکون باء

در بیان کلمات و معانی و احوال و غیره

فی است طرفاً بفتح طاء و سکون راء مملین کز است که در بیابان میروید ویراعه بفتح باء و راء و عین مملین فی ابی است که از ابفاز غزو گویند ثعبان بضم ثاء مثله و سکون عین ممله ازدها باشد تمساح بکسر تاء و سکون میم میخ نهک باشد و بفتح ف و نش است حنا مائه و کافی پسند طبع منش ذلیل خار و غزبز از چند قصد هک مناحه بفتح میم و نون و ساء ممله جا

در بیان کلمات و معانی و احوال و غیره

در بیان کلمات و معانی و احوال و غیره

مانند کافی بقاء شخص پسندیده
 طبع بفتح طاء و سکون باء و عین ممله
 خوی و منش است ذلیل بفتح ذال
 چیز خوار است عزیز بفتح عین ممله
 و دوزخ ای معجز چیز از چند و بی
 قصد بفتح قاف و سکون صاد و دال
 مملین اهنک چیزی کردن است
 همی قروق ترع و مروضه مرغزار شناس
 و طریح چای و صلح اشقی خصوص جنک
 حیو یکس چاء و فتح میم و قصر نگاه
 داشتن ترع بضم ناء و فتح زاء و سکون

عین و روضه بفتح راء ممله و سکون
 واو و فتح صاد معجزه معنی مرغزار و طریح
 و طریح بفتح طین حاجت است ممله
 بضم صاد و سکون لام و حاء ممله
 بمعنی اشقی است خصوص بضم حاء
 و صاد ممله بمعنی جنک است
 بیو لیس جشیش جرش بلغور
 جشیش طقام در شش است و جواش چروا
 سو بفتح سین ممله و کسر واو
 و سکون باء و قاف ارد کند بر یا
 کرده و هم ارد بر بیان کرده است

جشن بش بفتح جیم و کسر شین معجمه و کون
 یاء و شین بمعنی بلغور است جشب
 بفتح جیم و شین معجمه و سکون باء
 درشت حوک بفتح حاء و سکون و
 و کاف بمعنی پوینک نوعی از برجان
 فغار نان تمی فوج و حوز و نله گروه
 سبأ خواب شمر قوه لاله و رود

قفار بفتح قاف و فاء و سکون الف و
 راء مهمله نان بی خورش فوج بفتح فاء
 و سکون و او و جیم و حزب بکسر حاء و
 سکون زای و باء و نله بضم ناء مثلثه

و تشدید لام بمعنی گروه است
 سبأ بضم سین مهمله و فتح باء
 بمعنی خواب شمر بفتح شین معجمه
 و کسر فاف لاله کوهی است قوه
 بضم فاء و تشدید و او و رود نیک
 و ان ریشه یکاھی است که بان
 رنگ سرخ کنند پارچه را

ذکی است نیر و حیر و حیر استمند
 ادیب را ادب امود از ادب فرهنگ

ذکی بفتح ذال معجمه و کسر کاف تشدید
 یاء کسیکه بیهوش باشد میخیر

بکس نون و سکون جاء دانشمند
 بکس و فتح جاء مهمله و سکون باء
 راء مهمله نیز بمعنی دانشمند ادیب
 بفتح همزه و کسر دال مهمله کسیکه
 ادب آموزد ادب بفتح همزه و دال
 مهمله و سکون باء بمعنی فرهنگ



فصول فصول فصول
 نقار ب از این بحر کردید محاصل

تراب رغاور و ثری خاک و طین کل
 و طریحی که گرم ز کعبه منزل

تراب بضم تاء و رفاه بفتح را و فتح غز
 معجم و ثری بفتح تاء مثلثه و فتح

بمعنی خاک است طین بکسر طاء مهمله
 و سکون یاء و نون بمعنی کل و طین
 بفتح واو و طاء مهمله از امکاه اصل
 هر کسی گرم بفتح کاف و سکون راء
 و مهم بمعنی و نیز باشد و کعبه بفتح کاء
 و سکون باء و عین مهمله منزل است
 و صد میان نه بالا و نیز کویت

نقار ب از این بحر کردید محاصل

ده اسبند در تاختن هر یکی را
بترتیب نامی است و شش مشکل

بجای مصلی مسلی و نالی
چون مرتاح و عاطف حقی و مؤمل
بدانکه عرب ده اسبی را که میدو
برای هر یک نامی نهاده اند آن را
که پیش از همه آمد مجلی گویند و آنرا
که پس از آن آید و دویمین باشد
مصلی خوانند و آنرا که سیمین
آید مصلی نامند و آنرا که چهارمین
آید نالی دانند و آنرا که پنجمین باشد

مرتاح و آن را که ششم عاطف
و آن را که هفتم حقی بفتح حاء
مهمله و کسر طاء معجمه و تشدید پاء
و آن را که هشتم مؤمل و آن را که
نهم لطیم بفتح لام و کسر طاء و آنرا
که دهم آید سکیک بضم سین و فتح
کاف و ظاهر اینکه ابو نصر حجه
رعایت قافیه اسب هفتمین را
بجای هشتمین گفته چرا که مؤمل
اسب هفتم است و حقی هشتم
لطیم و سکیک از جای خود غایب

فواد است و قلب و جان و خشت

ارب بکسر همزه و سکون راء ممله
وباء موحده بمعنی تاجت است
عرو بفتح عین و راء ممله
خوی باشد فواد بضم فاء و قلب
بفتح قاف و سکون لام و باء و جان
بفتح جیم و خشا بفتح خاء ممله
معجزه بمعنی دل است و خشا بمعنی پهلوان
بدین ده دود بیکر الحاق میکند
یکی هست قاشور و بیکر چو فسکل
دو است بیکرند که بعد از آن ده

مید و انند یکی قاشور است و
دیگری فسکل بکسر فاء و سکون
و کسر کاف و سکون لام

لین خشت خام است و اجر چیم
عسر خشت اسان عویض است

لین بفتح لام و کسر باء موحده
خشت خام است اجر بضم جیم
پخته است عسر بفتح عین و کسر
بمعنی امر دشوار است عویض
عین و کسر واو و سکون یاء و صا
ممله مطلب دشوار و مشکل است

غیور است شکین لبوس خست
اسیف است عکبر مخیف اسیدل
غیور بفتح غین معجم وضم یاء تحملاً
وسکون واو ویراء همزه کسکه
برد اسیف بفتح همزه وکسر سین
وسکون یاء وفاء شخص عکبر را
گویند مخیف بفتح نون شخص
لاغر و زار و بیدل را گویند

ایا غار ضرب شک خور سید و ماه
کرت در تقارب بود استیلا

اللفظ
الکلمه

فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ
مخوان خوش بدین وزن هر جا

ثمر میوه حبث انه وین کاه
طریق و سیدیل و صراط است راه

ثمر بفتح ثاء مثلثه و مهم مفتوحه
میوه درخت حبث بفتح حاء

همزه و باء مشدده دانه و تم
هر ر وینده ایست ین بکسر

ثاء و سکون باء و نون بمعنی کاه
طریق بفتح طاء و سیدیل بفتح

سین و صراط بکسر صاد همزه

نمیزد راه است که در آن عبور کنند
صبی کُودک و شیخ خواجہ نفس در
ولی چند و جیش است عسکر

صبی بفتح صاد مہملہ و کسر یاء
و تشدید یاء کُودک را گویند
شیخ بفتح شین معجمہ و سکون یاء
و خاء معجمہ شخص پیر را گویند
نفس بفتح نون و فاء و سکون سبز
دگر را گویند چند بضم جیم معجمہ
و سکون نون و دال معجمہ و جیش
بفتح جیم و سکون یاء و شین معجمہ

و عسکر بفتح عین مہملہ و سکون
سین مہملہ و فتح کاف و سکون راء
مہملہ بمعنی سپاہ است

عرض خواستہ طارق و نالدش
نوش یا کھن دان و فاسد ثبا

عرض بفتح عین و راء مہملین
و ضاد معجمہ متاع خانہ و آنچه
از کیل و وزن و حیوان و عقار
باشد و از آن جهت کہ ہر کسی مال
میخواہد انرا خواستہ کفہ است
طارق بطاء مہملہ و کسر راء مہملہ

مالی باشد که نو بدست آورند
و نالد مالی باشد که از قدیم و
کهنه باشد فاسد مالی که تباه
شد
غدا مسر عکسند فردا و دی
چرا بیض سفید است و اسوسیا
غدا بفتح غین معجمه و سکون دال
مهمله بمعنی فردا باشد امس
بفتح همره و سکون مهم و سپین مهمله
بمعنی دیروز و بیض بفتح همره
و سکون باء و فتح یاء و سکون ضاء
معجمه چیز سفید است اسود بفتح

همزه و سکون سین مهمله چیز سیاه
ذنوب و غرب و سبل است دلو
رکی جب و بر و قلیب است چاه
ذنوب بفتح ذال معجمه دلو پر آب را
گویند غرب بفتح غین معجمه و سکون
راء مهمله دلو بر سر را گویند سبل
بفتح سین مهمله و سکون جم معجمه
دلو پر آب بر سر را گویند رکی بفتح
راء مهمله و کسر کاف و سکون یاء و
جب بضم جیم و تشدید باء و بر
بکسر باء و سکون همزه و راء مهمله

و قلیب بفتح قاف بمعنی چاه باشد
 جچی حجر و لب عقل و نهی خرد
 خطا جرم و ذنب است عصیان کن
 جچی بکسر حاء ممله و فتح جیم و حجر
 بکسر حاء ممله و سکون جیم و راء
 و لب بضم لام و تشدید باء و عقل
 بفتح عین و سکون قاف و لام و هیه
 بضم نون و سکون هاء و فتح یاء
 بمعنی خرد و دانا ای است خطا بفتح
 حاء و جریم بضم جیم و سکون راء و
 ذنب بفتح ذال معجم و سکون نون و یاء

موحده و عصیان بکسر عین ممله
 و سکون صاد ممله بمعنی کنه است
 حطب هیزم است و ضرام و حبیب
 فروزینه عشب و کلادان کیش
 حطب بفتح حاء و طاء ممله هیزم را
 گویند ضرام بکسر ضاد معجمه زبان
 آتش است و هم آتش کبریا حبیب بفتح
 حاء و صاد ممله بمعنی فروزین است
 که خوردنهای هیزم است برای آتش
 کبریا عشب بضم عین ممله و سکون
 شین معجمه و باء موحده و کلاد بفتح

کاف و لام و همزه کلاه تراست
 مناص و مفر جای بکر بخشن
 ملاذ و معاذ است و میخاپنا
 مناص بفتح میم و نون و صاد ممله
 و مفر بفتح میم و فاء کر بز کاه باشد
 ملاذ و معاذ بفتح میم و ذال معجم
 بمعنی بنیاه است

حکم داور و محکمه جای او
 ولی بینه همشوشاهد کوا
 حکم بفتح تخمین بمعنی میانجی بودن
 و حکم کردن است بینه بفتح باء و یاء

مشده بمعنی کواه و شاهداست
 ذهاب و جی رفتن و آمدن
 سیاحت بکشتن سیاحت نشانه
 ذهاب بفتح ذال معجم بمعنی رفتن
 بجای بفتح میم و کسر جیم و سکون
 یاء و همزه بمعنی آمدن است و
 مصراع لف و نشر است سیاحت
 بکسر سین ممله کردن کردن آ
 سیاحت بکسر سین ممله و فتح باء
 موحد شنا کردن در آب است
 القطعة العاشرة

ماده من و انبیا
فانما من قضا و قدر
و انما من قضا و قدر
و انما من قضا و قدر

من عن از الم و حق است
این کو کیف چون ام و او یا

من بکسر فیم و عن بفتح عین مهمله
بمعنی از است الی بکسر همزه و حق
بفتح حاء مهمله بمعنی نا است چنانچه
کوئی (رفته از خانه نا یا بازار)

این بفتح همزه و سکون یاء بمعنی
کو و کجا است کیف بفتح کاف
و سکون یاء بمعنی چگونه است
ام و او بفتح همزه و سکون میم
و او بمعنی یا است چنانکه کو
(میروی یا نمیروی)

فی در است علی برو که چند
مخ نا اینا و اینا ما

فی بکسر فاء و سکون یاء بمعنی
علی بفتح عین و لام بمعنی بر
که بفتح کاف و سکون میم بمعنی
چند

چنانکه کوئی (در چه کاری و بر
 چه قصدی و چند میگوید)
 من بفتح نون و سکون حاء ممله
 و نا بفتح نون و سکون الف و این
 بکسر همزه و نون مشدده و این
 بکسر همزه و نون مشدده بمعنی
 ما است چنانکه کوئی (ما گفتیم)

انا چون انی و این من
 ما چه و من که باشد و مع با
 انا بفتح همزه و نون و این بکسر
 و این بکسر همزه بمعنی من است

چنانچه کوئی (من گفتم) ما
 بمعنی چه است چنانچه کوئی (چه
 میگوید) من بفتح میم و سکون
 نون بمعنی که چنانکه کوئی (که
 آمد و که رفت) مع بفتح میم
 و عین ممله بمعنی با چنانکه کوئی
 (با او رفتیم و با او آمدیم)

انتم و کم شما و ذا این مرد
 انت توانست زن ولی نهها
 انتم بفتح همزه و سکون نون و ضم ناء
 و کم بفتح کاف و سکون میم بمعنی شما

ذَا بفتح ذال معجمه وسكون الف بمعنى
 انہر د آت بفتح ہمزہ وسكون نو
 وفتح ناء بمعنى تو مرد است و بکسر
 ناء بمعنى تو زن است ولی بکزن
 ان ولو کر منی کے و لانه
 اینہا ہیچو جہتا ہرجا
 ان بکسر ہمزہ وسكون نو و لو
 بفتح لام وسكون واو بمعنى اگر
 منی بفتح ميم و ناء بمعنى کی است
 لا بفتح لام وسكون الف بمعنى
 نہ است اینہا بفتح ہمزہ وسكون

وفتح نون و حیثما بفتح حاء وسكون
 یاء وضم ثاء مثلثہ بمعنى ہرجا یا
 فک پس و قبل پیش و بعد پس
 لمر ولی مرا لناما سرا
 و بفتح یعنی پس قبل بفتح
 قاف وسكون باء و لام یعنی پیش
 بعد بفتح باء وسكون عین و ذال
 پس چیزی لی بکسر یعنی مرچیا
 کوئی (مر تو را خواہم گفت)
 لی بکسر لام وسكون یاء یعنی مرا
 لنا بفتح لام و نون یعنی ما سرا

صه مکومہ مکن دغ وذر
لم ولمانه وهلمہ بیا

صه بفتح ص باد و سکون هاء
یعنی خوااموش باش مه بفتح
میم و سکون یاء و میم یعنی مکن
دغ بفتح ذال و سکون عین مہملین
وذر بفتح ذال مجع و سکون راء مہمل
یعنی واگذار لم ولما بفتح لام یعنی
نه هلم بفتح هاء و ضم لام و تشدید
میم یعنی بیا و بیا ر مجع
ذبی و هندی و هندی اینتر

مرد را ذ او ذ و است با هم ذ

ذبی بکسر ذال مجع و هندی بهاء
مفتوحه و الف ساکنه که در کتاب
نویسند و ذال مکسوره و یاء کسبه
و هندی بکسر ذال مکسوره بمعنی اینتر
ذابفتح ذال مجع و الف ساکنه و ذو
بضم ذال و سکون واو و هندی بفتح
ذال و سکون الف بمعنی اینتر

تلك ان زن چه ذلک ان مرد
تسا اینها و هندی اینها
تلك بکسر تاء و سکون لام و فتح کا

یعنی افزون ذلک بفتح ذال و کسر
 و فتح کاف یعنی انهم شد بفتح ثاء
 مثلثه و فتح میم مشدده بمعنی
 اینجا و هنها بفتح هاء اولی
 الف ساکنه و ضم هاء دوم بمعنی اینجا
 غیر جز قطا هرگز ایضا نیز
 ربه رها و رب بسا
 عبر بفتح غین معجمه و سکون یاء
 و راه ممله یعنی جز قطا بفتح
 فاف و ضم طاء مشدده بمعنی هرگز
 ایضا بفتح هاء و سکون یاء و فتح

ضاد معجمه یعنی نیز ربه بضم
 راء و تشدید باء و هاء و رها
 بضم راء و تشدید باء و مهم مفتوحه
 و الف ساکنه و رب بضم راء و
 تشدید باء و فتح ان بمعنی بسیار

القطعة الحائز

زهی بیای تو خوبان نهاده روی بیای
 فایوسر و تو عشا فرست عمر دینار
 معاطل فلان معاطل فی یوم

رجا امید کرانست و سوغ و حل و جوا
روانی و نصف عدل و صغ و جوا

رجا بفتح راء ممله و جیم معجمه و الف
ساکنه و مدّ بمعنی امید است که کوئی
رجاء و هرگاه بقصر خوانی بمعنی
کرانه آسمان است که کوئی رجا
سوغ بفتح سین و سکون و او و فین
معجمه و حل بکسر هاء ممله و تشدید
لام و جوا بفتح جیم و زای معجمه این
بمعنی رو بودن است نصف
بفتح زین و صاد و فاء بمعنی عدل است

صوت بفتح صاد ممله و سکون
واو و ناء و جرس بفتح و کسر جیم
و سکون راء و سین بمعنی او و اینست
خضیض غایر و غور است و جمل و و هاء
یفاء و یو و تل است و نخل و خضیر

خضیض بفتح هاء و کسر ضاد و غایر
بغین معجمه و کسر یاء و غور بفتح غین
و سکون زاء و و راء ممله و جمل
بفتح هاء و سکون جیم و لام و و هاء
بفتح واو و سکون هاء و ذال ممله و
هاء اینجه بمعنی زمین پست است

یفاع بضم یاء وفاء وعین مهملة و
 ربوه بفتح راء مهملة وسکون باء و
 فتح واو وثل بفتح ناء وتشدید کاف
 ونجد بفتح نون وسکون جیم ودال
 وهضبة بفتح هاء وسکون ضاد
 اینجمله بمعنی پشته و زمین فراز ^{بلند}
 طعنا خورد و فحل ترب ملح نبات
 ارنج برنج و مرق شوبرا قلو لا فاز
 طعام بفتح طاء بمعنی خوردنی است
 فحل بفتح فاء وسکون جیم و لام بمعنی
 ترب است ملح بکسر میم وسکون کاف

وحاء بمعنی نیک ارنج بفتح همزه و
 ختم راء وسکون زای معجمه بمعنی برنج
 وبضم همزه نیز آمده مرق بفتح میم
 وراء وسکون قاف بمعنی شور یا آ
 قلو لا بفتح قاف و دو لام وسکون و
 بمعنی قاز است که مرغی است بلند ^و
 قصید سطر اوسرا زعفرانک
 خلد فاق و سمین فریبه طویل در
 قصید بفتح فاف و کسر ضاد مهملة و
 سکون یاء ودال مهملة مغر پر و بسیار
 راء بفتح راء وسکون الف و نرائی

مغزی که نازک و شک باشد قد بد
 بفتح فاف و کسر دال و سکون یاء و دال
 گوشت خشک شده را گویند سمن
 بفتح سین و کسر میم و سکون یاء و نون
 بمعنی خرباست طول بفتح طاء بمعنی
 مخفی دغ و لبن شیر و کز بر کشین
 کراع یاچین و بصل پیر و پیاز
 بفتح پیر و کسر خاء مجهم و سکون
 یاء و ضاد مجهم بمعنی دغ و روغن کز
 لبن بفتح لام و یاء و سکون نون بمعنی
 شیر است کز بره بضم کاف و سکون

زای مجهم و ضم یاء موحد و راء مجهم
 بمعنی کشین کراع بضم کاف و راء
 و عین مهملین بمعنی یاچه کو سفند
 جبر بضم جیم و یاء و سکون نون
 بمعنی پیر بصل بفتح سین و سکون یاء
 سمنید می که نان سفید خلی
 و غیف کرده و بصل است ابتدا اذان
 سمنید بفتح سین و کسر میم و سکون
 یاء و ذال مجهم نان سفید در می که
 بفتح دال و سکون راء مهملین و فتح
 میم نان مید را گویند خلی بفتح خاء

معجمه و تشدید لām سر که است
 رَغِيف بفتح واء مهمله و غین معجمه
 سکون یاء و فاء نāن شکرا گویند
 بداء بفتح باء و سکون دال و ایند
 بکسر همزه و سکون باء و فتح ناء و دال
 و سکون الف بعضی آغاز و شروع دند
 قطع آن سر جک و عَنَافِ بزرگاله
 یکم معجمه بزرگاله میبش و تیش فغان
 قطع بفتح قاف و کسر طاء و سکون باء
 و چین مهمله و کسوفند را گویند
 جکدی بفتح جیم و سکون دال و باء

بزرگاله نرو عَنَافِ بفتح عین و نون
 و سکون الف و قاف بزرگاله ماده را
 گویند معجمه بفتح میم و سکون عین
 و نرای معجمه بزرگاله ضان بفتح
 ضاد معجمه و سکون همزه و کسوفند
 میبشیند را گویند تیش بفتح تاء
 و سکون یاء و سین مهمله بزرگاله
 ابوالملاح چکاوک ویراست قمری
 چو کس و چو صفی حجازی
 ابوالملاح بفتح میم و کسر لام چکاوک
 را گویند قمری بضم قاف و تشدید

باء نام او در فارسی چکاول و کبک
 است نسر بفتح نون و سکون سین
 و زاء مهمله کرکس است صفر بفتح
 صاد و سکون فاف بمعنی چرخ آ
 که مرغی بلند پرواز است یا نری
 بباء موحد و زبای معجز مرغی است
 که بدان شکار کنند

صغیر خور و جباری شوا و خلک
 جلد تیر و مسین فسا و مقطع کار

صغیر بفتح صاد مهمله و کسر عین معجز
 و سکون یاء و زاء چیز خورد و کو

جباری بضم حاء مهمله و فتح زاء مهمله
 مرغی است چنانچه در صحاح گفته
 شواط بضم شین معجزه و ظاء معجزه
 آتش بید و د است و شیخ معنی جبار
 را شواط آورده و این غلط باشد
 مخلب بکسر میم و سکون خاء معجزه
 فتح لام بمعنی چنگال مرغ و پنجه سیاه
 جدید بفتح حاء مهمله و دالین مهملین
 چیز نیر را گویند مسکن بکسر میم و فتح
 سین مهمله سنک بلور است مقطع
 بکسر میم و سکون فاف و فتح طاء و سکون

عین ممله بمعنی گز آمده است
 تکرع است وضو ابدست نیت عمر
 بنیت قبله و کعبه است ^{چون} صلواتها
 تکرع بشدت و ضم راء ممله و سکون
 عین ممله و وضو بضم و او وضاد
 اب دست و یا باشد نیت بکسر نون
 بمعنی عزمر بر کارها است بنیت بفتح
 باء و کسر نون و تشدید یاء و سکون
 هاء و قبله بکسر قاف کعبه است صلوة
 بفتح صاد و لام بمعنی نماز است
 عطاس عطسه نجف لاغری جدم

جبان و هاع هدا بید تشنج ناز
 عطاس بضم عین و فتح طاء و سکون
 و سبب ممله عطسه است نجف
 بفتح عین و سکون فاء بمعنی لاغری است
 جذام بضم جیم و فتح ذال بمعنی مرضه
 که از خوره گویند جبان بفتح جیم
 و هاع بهاء و عین ممله و هذان
 بکسر هاء و فتح ذال ممله بمعنی شجر
 بیدل و تر سنده تشنج بجاء مشدده
 و سکون باء موخده بمعنی ناز کردن
 ز نیم و سنده عی نیز هم بکسر بی شمر

رسیل همز و بعلت نزدیکی هم از

زینهم بفتح زای معجزه و کسرتون آنکه

در بدی نشان بود. پسند نیز باین

معنی است دخی بفتح دال و کسرت

بمعنی حرام زاده است بدنی بمعنی

بی شرم است رسیل بفتح راء ممله

و کسرتین و سکون یاء و لام بمعنی

همراه و هم سیر است بکله بمعنی زن

است نجی بمعنی همکو و هم از است

کلیم هم سخن است حریف هم پیشتر

قرین ندید بود همدام و شریک است

کلیم بفتح کاف و کسره لام و سکون

یاء و مهم بمعنی هم سخن حریف بفتح

حاء ممله و کسرتاء و سکون یاء و فاء

بمعنی همکار و هم کسب قرین بفتح

قاف و کسرتاء و سکون یاء و نون

بمعنی یار و ندید و همدام است شریک

بمعنی انباز و هم کار است

اکیل همکو و هم کاسه همی همی

و فقی یار و موافق و شریک همی

اکیل بفتح همزه و کسرت کاف و سکون

بفتح دال ممله و سکون سین و باء
 بمعنی دشت و صحرا و دست جامه
 و دست کاغذ آمده و هم بمعنی صد
 که پیش خانه است شئی بفتح شین
 و سکون یاء و همزه بمعنی چیز است
 اسم بکسر همزه و سکون سین و میم بمعنی
 عقوق سائر کار و قوا گفتند فعل
 جنب بپهلوی جار همزه انکه است
 عقوق بفتح عین ممله و سکون قاف
 ساخت میان خانه را گویند آمر
 بفتح همزه و سکون میم و باء کار فرود

قول بفتح قاف و سکون واو و لام
 بمعنی گفتن فعل بکسر فاء و سکون
 عین و لام بمعنی کردن جنب بفتح
 جیم و سکون نون و باء بمعنی پهلوی
 جار بفتح جیم و سکون الف و باء
 ممله بمعنی همسایه است و همسایه را
 نکه بان گویند سطح بفتح سین و سکون
 طاء و حاء ممله بمعنی نام است
 لون رنگ و ریح بو و باد عین و غمه میغ
 نوحه آب و شئی رفتن بعدی و خطوه
 لون بفتح لام و سکون واو و نون بمعنی

رنک است بهج یکسر اء و سکون
 یاء و ساء مهمله بمعنی بوی و باد هشت
 آمده غین بفتح غین معجه و سکون
 یاء و نون و غیم بفتح غین و سکون
 و میم بمعنی میغ و ان ابری است که
 تمام آسمان را پوشاند نوک
 بفتح نون و سکون و او و میم بمعنی
 خواب مشی بفتح میم و سکون
 معجه و یاء بمعنی رفتن بعد بضم یاء
 و سکون عین و ذال مهملین بمعنی
 دوری خطوه بضم خاء معجه و سکون

طاء مهمله بمعنی گام است که میان
 دو قدم باشد و بمعنی در میان برداری
 زید مسکه هن و غن قطن زید صویش
 کوز کوز قصع کاسه کاسه و کاسین
 زبده بضم زای معجه و سکون باء بمعنی
 مسکه است دهن بفتح دال و سکون
 هاء و نون و روغن است قطن بضم
 فاف و سکون طاء و نون بمعنی نیل
 صوون بضم صاد و سکون و او و فاف
 بمعنی شیم کوز بضم کاف و سکون
 و او و زای معجه بمعنی کوزه است

وضعه بفتح فاف وسكون صاد و
 فتح عين وسكون هاء بمعنى كاسه
 قدركس فاف وسكون ذال وراء
 بمعنى ديك است كاس بفتح كاف و
 سكون همزه و سين مهملة بمعنى جام
 لفت شلغم بقل تره زرع كشت و ريع
 كد خرم خرمه و صعب و الف تندا
 لفت بكسر لام وسكون فاء واء بمعنى
 شلغم بقل بفتح باء وسكون فاف و
 لام بمعنى تره زرع بفتح زاي و
 سكون راء و عين مهملة بمعنى كشت

ربيع بفتح راء مهملة وسكون ياء وعن
 بمعنى دخل وزياد في مال است
 كدس بضم كاف وسكون دال و سبز
 خرمن نكوفه است خرمنه بضم
 حاء وسكون زاي معجمه دسته كند
 صعب بفتح صاد مهملة وسكون
 وباء بمعنى تند بودن و ارام نبود
 ايف بفتح هاء ممدوده و كسرون
 وسكون فاء شتر بکه رام باشد
 شتر سب ضرر دند اظفر اخن جلد پو
 خلدن جو اندر ضيق حنك تنگي

تفر بفتح ثاء مثله وسکون عین معجم
 وراء مهمله و سین بکسر سین مهمله
 وتشدید نون و ضرس بکسر ضا
 معجم وسکون راء و سین مهملین
 این هر سه معنی دندان است ظفر
 بضم طاء معجم وسکون فاء و راء مهمله
 بمعنی ناخن است جلد بکسر جیم معجم و سکون
 لام و دال مهمله بمعنی پوست خد
 بفتح خاء معجم وتشدید دال مهمله
 رخساره است جوف بفتح جیم و سکون
 واو و فاء اندرون شکم است ضیق

بکسر ضاد معجم وسکون یاء و قاف
 بمعنی شکلی است حنک بفتح حاء مهمله
 و فتح نون وسکون کاف کام و زبردن
 ادی انسی اساحدم و جفی پری
 اجر مزدور شو پایره غم ناوان دین
 ادی بفتح دال و کسر میم وسکون یاء
 و انسی بکسر هیزه وسکون نون و کسر
 سین وتشدید یاء و انسان بکسر هیزه
 وسکون نون هر سه بمعنی مردم است
 جفی بکسر جیم وتشدید نون وسکون
 یاء بمعنی پری است اجر بفتح هیزه و سکون

بچم و راء بمعنی مزد دادن است
 رِشوه بکسر راء و سکون شین معجم
 بمعنی پاره است و آن چیزی است
 که بجا که دهند ناحکم بر وفق مراد
 رشوه دهند و کند غرّم بضم غیر
 معجم و سکون راء و میم بمعنی ناوان
 دین بفتح دال و سکون یاء و نون
 بمعنی وام و قرض دار بودن است
 انکشتن لایبها ام انکشتن ترا
 باز سبب است وسطی بنصر خصوصاً
 اصبع بکسر همزه و سکون صام همزه

و فتح باء و سکون عین بمعنی انکشت
 ابهام بکسر همزه و سکون باء بمعنی
 انکشتن تراست سبب به بفتح سین
 و تشدید باء انکشتن شهادت است
 که پهلوی ابهام است و سَطْطی
 بضم واو و سکون سین انکشت
 میان بنصر بکسر باء و سکون
 نون و کسر صاد انکشتن کلان که
 پس از انکشتن میان است خنصر
 انکشتن کمر که آخرین است
 سقم بپای و فتح نون و سین و یاء کبر

ک ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۷۲

قیح و دم ریم است و خوالقاس انی
 سقم بضم سین و سکون فاف و میم
 بمعنی بیاری است صحت بکسر صاد و
 تشدید حاء بمعنی شندستی است
 تیه بکسر ثاء و سکون یاء و هاء
 بمعنی کیر است قیح بفتح فاف و کون
 یاء و هاء بمعنی ریم و چرک است که از
 زخم بیرون آید دم بفتح دال و سکون
 میم بمعنی خون است قلک بفتح فاف
 و سکون لام و سین بمعنی قی است
 انی بکسر همزه و تشدید نون کوش

القطعه

۱۷۳

القطعة الثالثة عشر

مفاعل
 فعلاش مفاعل فعل
 بکوی مجت و مفکن زشر سر در زبر

مبارز بطل و باسل و شجاع دلیر
 شعر و صبر و کثان جوارح و جاش و غیر
 مبارز بضم میم بطل بفتح باء و طاء
 باسل بفتح باء و سکون الف و کسر
 شجاع بضم شین معی اینجمله بمعنی شخص

درست

د لیر است شجر بفتح شین و کسر
 بمعنی جواست صبره بضم صاد و سکون
 باء بمعنی جاش است و آن مقداری
 از خرمن باشد که وزن نکرده بردارند
 کتان بفتح کاف و تشدید ناء
 زعفران است و بفارسی نیز کتان گویند
 غضنفر اسد لیت حارث دهک
 هزار بر قسوه و حید است و ضیف شین
 غضنفر بفتح غین و ضاد مجعین
 و سکون نون و فتح فاء و راء اسم شیر
 و همچنین اسد بفتح همزه و سین

مهمله بمعنی شیر است لیت بفتح
 لام و سکون یاء و ثاء مثله و
 حارث بفتح حاء و کسر راء و سکون
 ثاء مثله و دلهاث بکسر دال
 و سکون لام و ثاء مثله و هجر
 بکسر هاء و فتح زای مجع و سکون
 باء و راء مهمله و قسوره بفتح قاف
 و سکون سین مهمله و حید بفتح
 حاء و دال مهمله و ضیف بفتح ضا
 مجع و سکون یاء و فتح غین و سکون
 میم اینجمله بمعنی شیر و اسمهای

رُفاد و هجعت خفتن سُهار بخواب
 بدّل و باذن و مالح سخی و شبعان
 رقاد بضم راء مهمله و قاف و دال مهمله
 بمعنی خفتن هجعت بفتح هاء و سکون
 جیم معجم و فتح عین مهمله و سکون ناء
 نیز بمعنی خفتن است سُهار بضم سین
 بخوابی است بدّل بفتح باء و ضم
 دال معجم و باذن بکسر ذال و مالح بکسر
 نون بمعنی شخص سخی است شبعان
 بفتح شین معجم و سکون باء و حذو
 بمعنی شخص سیر است

عوج کجی و جزر بیکپا اکت بلند
 خبانز و اخاذه غدیر فاع کویر
 عوج بکسر عین و فتح واو و سکون جیم
 بمعنی کجی است جزر بضم جیم و راء
 مهمله و سکون زای معجم و مین بیکپا
 اکت بفتح همزه و سکون میم و
 ناء جای بلند خبانز بفتح خاء و باء
 و راء مهمله و مین نرم اخاذه بکسر
 همزه و خاء و ذال معجم مین ابکپا
 که در بیابان آب را نهی جمع شود
 فاع بقاف و عین مهمله و مین کویر

القطعة الرابعة عشر

مفعول مفاعيل فاع
 مفعول مفاعيل فاع
 مفعول مفاعيل فاع

اخر بهنج است اگر تو را این فکر است

بضم و عیب رتب چهارم قرار است

اینها هم چیست فرجه ای شیر است

بضم بضم باء و سکون صاد ممله

فرجه میان خضر و بنصر است

عیب بفتح عین ممله و فتح ناء و سکون

فرجه میان بنصر و وسطی

رتب بفتحین فرجه میان وسطی

سبابه فتر بکس فاء و سکون ناء

براء ممله فرجه میان سبابه و

هوام و فرجه میان هر دو چیز است

القطعة الخامسة عشر

نماه رخ پردگی محشومه

ملک دل من شده ترا رام همه

مفعول مفاعیل فاع

این بحر هنج چون بخوان بانفع

نه جفت نبی که یالک بودند همه

القطعة

بد عایشه و خدیجه محترمسولی دوازده است بنی پاک بنید
 با ام حبیبه حفصه بود و زید و یکر فضاله انکه نبی است و هبیر
 میمون صفیه سوده ام سلمه بفتح نون و باء است فضاله
 بضم فاء و فتح ضاد معجمه است

القطعة السابعة عشر

فرزند بنی قاسم و ابراهیم است
 پس طیب و طاهر سر تعظیم
 با فاطمه و رقیه ام کائنات
 زینب شمرار و سمرقین

و مدغم بکسر میم و سکون دال مهمله
 و فتح عین مهمله است ضمیره بضم

القطعة السابعة عشر

ضاد معجمه و فتح ميم و سکون ياء
 کينه بضم كاف و فتح باء و سا
 ياء است مؤهبيه بضم ميم
 واو و سکون ياء و فتح هاء و
 القطعة الثامنة عشر
 نور و حج و انقال مد بني ميد
 باله يکن و نزله احزاب هم
 اينها سوره هايست که در مکه
 بر پيغمبر ص نازل کرديد
 پنج اول و قد سمع و سر عد است
 فتح و پس و پيش و نصر و دهر و

اينها نیز سوره هايست که در مکه
 بر رسول نازل کرديد

القطعة التاسعة عشر

زخبيته مصطفی هفت قلعه
 خدايش بداد اينچنان ملک لقا
 کينه بد ناعم و شق و آنکه
 غموض و نظاره و سطح و سلام

اينها اسماء قلعه ها می است
 که پيغمبر ص از يهود گرفت بجز

القطعة العشر

در ذکر کسای امراض مزمنه

خشن و لاد غشت و اعیائی
خدری و ممد و حکاک
ناخن و رخوه کاس و غطا
وان مفسخ کز و عضل شد چا

خشن بفتح خاء و شبن معجز در
باشد که علامتش در شنی پشت
باشد لادغ بدل ممله و غین
مجمعه دردی است که پوست را
بکنند اعیائی دردی است که
صاحبش از حرکت کردن خسته
و مانند کی واذیث یا بد خدری

بفتح خاء و دال و راء مملکت
دردی است که بسبب شدت
سرما یا اندک خون حاصل
سود ممد ^{باین مملکت} دردی است که
بسبب ان اعصاب و عضلا
کشیده میشود از جانب دراز
حکاک بفتح خاء ممله و تشید
کاف دردی است که صاحبش
خود را میخارد و پیر از خاریدن
میسوزد و سبیش صفر آوست
ناخن دردی است که نشا را

می کشد از طرف عرض و صاحبش
 پندارد که سوزن در او میخورد
 ریخه بکسر ناء و سکون خاء معجزه
 دردی است که عضلات را سست
 نماید کاتیر بسین و راء مهملین
 دردی است که اعصاب را بیشمار
 و بشکند ضا غط بضاء معجزه
 غین معجزه و طاء مهمله دردی است
 که او نیز عضور را میفشارد و منفتح
 بفاء و سین مهمله و خاء معجزه دردی
 باشد که در میان عضله و پرده آن

در آید و اتصال آنها را جدا کند
 ضربان و ثقیل و ثاقب باز
 و آن مسلی که او است اصل هلا
 ضربان دردی است که صاحبش
 پندارد عضور را سوراخ میکند
 ثقیل بفتح ثاء مثله دردی
 که صاحبش خود را کران و سنگین
 میفهمد ثاقب ثاء مثله دردی
 است که عضور را سوراخ میکند
 اندک اندک مسلی بکسر میم و
 فتح سین دردی است که صاحبش

پندارد بمحوال دوزش سوزان می کنند

القطعة الحادی والعشرون

دوتشرین و دوکانون و پس آنکه

شباط و اذر و نیسان ایار است

خزیران و تموز و آب ایلول

نکه دوازده که از من یاد کار است

این قطعه اسمهای ماههای

شمسی است با اصطلاح رومیان

بلفظ سریانی ماه اول را

تشرین اول گویند ۲ دوتشرین

الآخر ۳ کانون اول ۴ کانون

این قطعه
اسمهای ماههای
شمسی است
با اصطلاح
رومیان
بلفظ
سریانی
ماه اول را
تشرین اول
گویند ۲
دوتشرین
الآخر ۳
کانون اول
۴ کانون

پنجم شباط بضم شبن ۵

اذر ۶ نیسان ۸ ایار

بفتح همزه ۹ خزیران بفتح

همزه ۱۰ تموز ۱۱ آب

۱۲ ایلول و هر سه ماه

یک فصل باشد چنانچه ایلول

و تشرین اول و تشرین آخر خزان

و کانون اول و کانون آخر و شباط

زمستان است و اذر و نیسان

و ایار بهار است و خزیران

و تموز و آب تابستان است

و قطع بدین وی و تیر

در دگر ماههای شمسی با صطلح

و لفظ فارسیان

ز فروردین چو بگذشتی مهر در می
ن بیا خرداد و تیرا که چو مراد داد تیر
پس از شهر یور و مهر و ابان از رودی
که بر همین جزا سفند آمد ماهی نهم

فروردین ماه وارد می بهشت ماه

و خرداد ماه این سه ماه بهار

تیر ماه و مرداد ماه و شهریور ماه

این سه ماه تابستان است و مهر

ابان ماه از مهر ماه این سه ماه

خزان است دگر ماه بهمن ماه

اسفند از مهر ماه این سه ماه زمستان

القطع الثالث والعشرون

موس و بقر و پلنگ و خرگوش و شتر

زین چار چو بگذشتی نهم و تیر

انگاه با سب و کوسفند است حسا

حمار و نه و مرغ و سگ و خوک و خرگوش

بدانکه ترکان هر یک از دوازده

سال را که دوازده اشاعتیه گویند

بیکی از جانوران مذکور در این

که با تیر از مهر و ابان
بهار و خرداد و تیر و مهر
نهم و تیر و نهم و تیر
نهم و تیر و نهم و تیر
نهم و تیر و نهم و تیر

رباعی نسبت کنند بترتیب مذکور
 پس سال موش را سیچقان پیل
 گویند و سال کاه را اود پیل
 و سال پلنگ را بارس پیل و سال
 خرگوش را توشقان پیل و سال
 نهنگ را لوی پیل و سال مار را
 پیلان پیل و سال اسب را اونی پیل
 و سال کوسفند را قوی پیل
 و سال حمد و نه را پچی پیل و سال
 مرغ را تخاقوی پیل و سال
 ابر پیل و سال خوک را تنکوز پیل

و بترکی

و بترکی نیز نظم کرده اند
 سیچقان اود بارس را میخوان
 پس توشقان و لوی و پیلان را
 یونث و قوی است بعد از آن پچی پیل
 پس تخاقوی و ایث و تنکوز خوان
 القطع عن الرابعه و القسطن

در بیوت هفت کوب سیاره
 حمل و عقرب است بابهرام
 قوس و حوت است ششتر از این
 ثور و میزان چو خانه زهره
 مرزحل را است جدی و دلو مقفا

تیر

تیرجوزا و خوشه سرطان
خانه آفتاب شیرمدام

بدانکه دور فلک را برد و از
قسمت مساوی قسمت کرده اند
و انهارا بروج نامیده اند و این
دوازده برج را منازل هفت
ستاره سیاره خوانده اند و
هفت ستاره این است که
که بفارسی ماه گویند منزل و
سرطان است عطاره که بفارسی
پیر گویند منزل وی جوزا و خوشه

است

است و خوشه را بفری سنبلیله گویند
زهره که بفارسی ناهید گویند
منزل وی ثور و میزان است
شمس که آفتاب است منزل وی
اسد است که بفارسی پیر گویند
مریخ که بفارسی بهرام گویند
منزل وی حمل و عقرب است
مشتری که بفارسی برجیس گویند
منزل وی قوس و حوت است
زحل که بفارسی کیوان گویند
منزل وی جدی و دلو است پس

ماه و اقباب هر يك را يك برج
باشد و پنج ستاره ديك را
هر يك را د و برج منزل باشد
و نامه د و انزده برج بترتيب در
این قطعه مذکور است
برجهادیدم که از مشرق بر او رند
جمله در پنج و در تحلیل حی لایم
چون حمل چون ثور چون جوز اسرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب قوس جد و دلو
حوت
القطعة الخامسة والعشرون

در بیان

در بیان مقدار بودن اقباب است
در هر يك از بروج اثناعشر
بدانکه شش برج از بروج دوازده
گانه معوج الطلوع است که
اقباب در این شش برج زیاده
از سی روز میباشد در پنج برج
سی و یک روز و در يك برج
سی و دو روز و چهار برج
متوسط الطلوع است در اسد
واعوجاج که اقباب در انحصار
سی روز زیاده نمیشد زیرا

سی

سی واسطه است میان پیش و کبر
 و دو برج دیگر مستقیم الطولوع
 و اقباب در این دو برج بهشت
 و نه روز بماند پس در این معنی گفته
 خوب جوئی دوسی و یکی است
 حل و شور و شیر با پس و پیش
 یعنی اقباب در برج جوزا سی و دو
 روز بماند و در برج حمل و ثور
 و اسد و سرطان که پیش از اسد است
 و سنبله که پس از آن است سی و یک
 روز بماند و اینها بروج معوج الطولوع

دلو و میزان و حوت و عقرب سی
 بیست و نه قوس و جدی که پیش
 یعنی اقباب در این چهار برج که
 دلو و میزان و حوت و عقرب است
 و متوسط الطولوع در هر یک سی
 روز بماند و در قوس و جدی
 که مستقیم الطولوع است بیست و نه
 و نیز در این معنی گفته اند
 لا اولایک ولا الا شرمه
 للک و کطل الشهور کوثر است
 پنج لا اشاره پنج ماه سی و یکروز است

ولب اشاره بماء سی و دو روز
 و ل اشاره بچهار ماه سی و دو روز
 و دو کط اشاره بدو ماه بیست
 نه روز زیرا که لام بعد سی شد
 و الف یک و کاف بیست و طاء نه

۲ القطعۃ السانی سر لغزش

این قطعه در بیان سن کاو و
 اشتر و کوسفند و اهوی

بیع و جذع سن کاو است آنکه
 شتی و رباعی سد پس است و صا
 بیع بفتح ثاء و کسر باء و عین

کا و یکساله است جذع بفتح
 جیم و سکون ذال معجم و عین مهمله
 کا و و کوسفند و اسب و اهوی
 دو ساله و اشتر پنجساله است
 شتی بفتح ثاء مثلثه و کسر نو
 و تشدید یاء کا و و کوسفند
 و اسب سه ساله و اشتر شش
 ساله را گویند رباعی بفتح
 راء و باء موحد و عین مهمله
 کا و و کوسفند و اسب و اشتر
 هفت ساله را گویند سد پس

بفتح سبهن ممله و کسر ال مملکه
 کاو و کوسفند واسپ پنجساله
 و اشتر هشت ساله را کوبیند
 صالح بصاد ممله و غین معجمه
 کاو و کوسفند شش ساله را
 کوبیند و چون سن کاو و اشتر شش
 در گذرد نام نگیرد و هفت ساله
 را صالح سنبر و هشت ساله را
 صالح سنین کوبند و بر این قیاس
 مخاض و لبواس حق و جملع پس
 شتی و رباعی سد لیر است بازل

مخاض بفتح سیم و خاء وضاد معجز
 اشتر یکساله نر است که چون بفتح
 لام و خم باء اشتر دو ساله است
 حق یکسر خاء ممله و تشدید
 اشتر سه ساله که در داخل سال
 چهارم شده باشد بازل بیاء
 موحد و نر ای معجمه اشتر نه ساله
 نر و ماده است

القطعة السابعة عشر

در بیان اسامی بنی سبأ است
 اشعر و عمر و حمیر و کهلان

مُرَوَانِمَار و عامله ز سبأ

اینجا هفت قبیله اند از فرزندان
سبأ در یثرب کوید سبأ زمین
درین و هم گفته اند شهری است
و هم گفته اند قبیله ایست درین
و هم گفته اند نام عرب ین است
و گفته اند نام مردی است که او را
ده پسر بوده کنده اشعار از
مدح انمار و غیر عامله حرام
لحم عسان که چلک معروفند
مقطعة الثامنة

رومی جسته هفتاد و یکدست
از شتر است از بز پستی و هشت
صد است و سبز پنجه و نه اصل
پنج و مس چل و پنج است و نقره پنجه

این قطعه در بیان معرفت طلا
خالص است از مغشوش از این
نرار که ظرفی که از او پر کنند از طلا
خالص و آن صد درم بشود پس
اگر همان ظرف را پر کنند از نریق
هفتاد و یکدرم شود و اگر پر کنند
از اسر بز پستی و هشت برابر دواگر

پر کنند از روی چل و شش
 و اگر پر کنند از سرب پنجاه و نیم
 و اگر پر کنند از آهن چهل برآید
 پر کنند از برنج یا مس چهل و پنج
 برآید و اگر پر کنند از نقره پنجاه
 چهار برآید پس معلوم شود از
 این میزان که طلا و نقره خالص
 کدام و مغشوش و گمیا کری کدام
 ۲ القطعة الثامنة والعشرون
 این قطعه نیز بمعنای همان قطعه
 سابق است که بحساب ایجاد و

نه فلز مسنوی الحجز اچو بر کشته
 اختلاف زن دارد هر یکی از اینها
 زن لکن زیقوالم اسر دهن از هر
 فضا دهن یکی مس و شمشیر و مس

القطعة الثلثون



مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 بدان بحر هج این وزن و خوش این قطعه

گفت شانه عارضه عضد باز و یسیر اسان
 زنجی و زنجی دنبه مرغ و شوی بران
 گفت بکسر کاف و فتح ناء و سکون فاء
 بمعنی شانه است معا بکسر هم بمعنی
 روده است عضد بفتح عین و
 ضم ضاد بمعنی باز و یسیر بفتح
 یاء بمعنی اسان زنجی بکسر زای معینه
 و کسر هم و تشدید جیم و زنجی
 بر وزن زنجی بمعنی دنبه مرغ است
 شوی بکسر شین و فتح واو کوشت
 بران شده را کوینند

ضم کری بکم کنکی عرج کنکی بلکی
 علیم عالم و علام و انا و اسی و ثوما
 صم بکسر صاد ممله کری گوش
 بکر بفتح باء موحد کنکی زبان
 عرج بفتح عین و ساء مملتین لکن
 یا بله کولی یعنی نادان بودن
 اسی بفتح همزه شخص اند و همکن
 سحاب عارض مزین و غلام اواسط
 حیاء و ابل و ستمی و مد رار و مطربارا
 سحاب بفتح سین و حاء ممله ابر
 شک کشیده عارض بضاد معجه

ابر مزن بضم ميم وسكون زاي معجم
 ابر سفید غما م بفتح غين معجم
 ابر يکه تمام افاق را بپوشد ظل
 بکسر ظاء معجم سايه حياء بفتح
 حاء ممله ومد و ابل بکسر باء
 سيمی بفتح واد وسكون سين ممله
 مزار بکسر ميم وسكون دال و
 راه ممله مطر بفتح ميم وطاء ممله
 وسكون راء اينجمله بمعنی باران است

ربيع ام بهار است حريف اسم خزان آنکه
 شتاء و صيف شيهه زمستان و تابستان

ربيع بفتح راء مهمله بهار است
 حريف بفتح خاء معجم و کسر راء
 بمعنی خزان شتاء بکسر شين معجم
 زمستان است صيف بفتح صا

مهمله تابستان است
 عد و خصم دشمنان حذار و خوف
 وثاق و نکل بند آمدن و بجز چپ

عد و بفتح عين و ضم دال مهمله دشمن
 واد و خصم بفتح خاء وسكون
 صاد مهمله بمعنی دشمن حذار بکسر
 حاء مهمله و ذال معجم ترسيد و ثاق

بفتح واو و ثاء مثلثه و قاف بند
 نکل بکسر نون نیز بمعنی بند است
 حصین بفتح حاء و کسر صاد جا
 محکم و بمعنی زندان نیز آمده یعنی
 بکسر سین مهمله و سکون جیم زندان
 ابی سرکش بطی کاهل طری نازه جتی
 خزی سوادنی ناکس ضعی لاغری تابان
 ابی بفتح همزه و کسر باء و تشدید باء
 حیوان سرکش بطی بفتح باء و کسر طاء
 کاهل طری بفتح طاء و کسر راء
 میر نازه جتی بفتح جیم و کسر نون

چیده شده

چیده شده خزی بفتح خاء و کسر
 زای مجمر شخص رسوا دنی بدل
 مهمله شخص فر و مایه و ناکس
 ضعی بضاد مجمر لاغری بهی بفتح
 باء و کسر هاء و تشدید باء بمعنی تابان
 و درخشان و زربا شدن است
 سفیرت طوی جوع و صد و نعت
 بکسر عباد و مغرثان سیمان دکو
 سفیرت بفتح سین و غین مجمر غرث
 بفتح حین و سکون راء و ثاء مثلثه
 طوی بفتح حین طاء و واء جوع

بضم

بضم جیم و سکون واو و عین مهمله
 ا بجمله بمعنی کرسنه بودن است
 که معنی مصدری است چرا که
 مصدران است که در آخر معنی
 بفارسی ناء و نون یاد ال و نون
 باشد و اما غرثان و سغبان و
 طیان و جوعان بمعنی نعت و صفت
 باشد برای شخص کرسنه
 کلف عشق و صلف کاف و نون و این ناله
 حد خاشع فرغ خائف فلو غلاب و جل
 کلف بفتح کاف و لام شیفتگی و عشق

صلف بروزن کلف لاف نون
 سنده بفتح سین و نون سال است
 این بفتح همزه و کسر نون ناله
 حذر بفتح حاء و کسر ذال شخص
 ترسنده و همچنین فرغ و قلوب
 بروزن حذر بمعنی ترسنده است
 تقی و منفی پرهیز کار و عبقری بنکو
 سفن سوها که نه خلد خیر ستر
 عبقری بفتح عین مهمله و سکون باء
 و فتح قاف و کسر باء یعنی بنکو و هم
 بمعنی شخص بزرگ آمد سفن بفتح

سپین و فاء چوب سائی را گویند
 کدر بفتح کاف و کسر دال اب
 نیره خکیر بفتح خاء و کسر دال
 شخص فضول و خیره سد بفتح
 سپین و کسر دال شخص حیران و سپین
 و ندیج و صبیح الدرد و جواسی
 اقطا بنود و ادا رویت و بنو بنو
 و تد بفتح و او و کسر ناء و سکون
 دال میخ و صب بفتح و او و سکون
 رنج و بیماری ال بفتح هزه و
 لام در جوی بفتح جیم و و او

سوزش

سوزش اندرون را گویند که
 از درد یا ز یاد بی اندوه باشد
 اقطا بفتح هزه و کسر قاف یعنی
 قروٹ است تبق بفتح ناء و کسر
 یاء شخص بد خو باشد میق
 بر و من تبق کسر به کننده است
 خضر نام در شیم سر و شین کسر حزن
 فوک شادی و سر راست لافرشان
 خضر بفتح خاء و کسر صاد وراء
 اب سرد و روز سرد شیم برون
 و معنی خضر است سخین بفتح سین

و خاء

و خاء معجمه چیز کرمه فرج بفتح فاء
 وراء و سکون خاء بمعنی شادی
 جذ لان بفتح جیم و سکون ذال معجمه
 کسیکه شادان باشد فرج بفتح
 فاء و کسر زاء و سکون خاء بمعنی
 جذ لان است که شادان باشد
 صغیر خور کبر پیر فلز کاسه معجمه ناخوش
 ذنب م و لعین باء طاء جستن خور کبر
 صغیر بکسر صاد و فتح عین معجمه بمعنی
 کوچکی و خوردی است کبر برون
 صغیر پیری و بزرگی است فلز

بکسر فاء و لام و زای معجمه آنچه
 گذاخته شود مانند طلا و نقره
 و مس و آهن سمج بفتح سین
 و کسر میم و سکون جیم چیز نشسته
 و ناخوش ذنب بفتح ذال و نون
 و سکون باء ذم اسب و شتر و غیره
 ان هر حیوانی که باشد لعین
 بفتح لام و کسر عین مملو و سکون
 باء موحد بازی کردن طالب
 بفتح طاء و لام جستن خرب
 بفتح خاء و کسر زاء و سکون باء

ویران و خرابه را گویند
 غنار می و سرفعت خدای و بکار
 جنف بل و خفر شمر و صیا است

عنا بفتح عین ممله میج سنا بفتح
 سین بلند می جلاد بفتح جیم بیرون
 شدن از خانه آن بکار بضم باء مو
 کر لیستن جنف بفتح جیم و فتح نو
 جور و میل کردن خفر بفتح خاء
 وفاء و سکون راء ممله حیاء و شمر
 کردن صیلاح بکسر صاد و صخب
 بفتح صاد و خاء و سکون باء مو

بانک و افغان کردن

عرب و غیل غاب غیضه و آیان شرا
 زید کف و سینین و خط و مطا و شمر و جزار

عربین بفتح عین ممله و کسر راء ممله
 غیل بکسر عین معجم غاب بفتح عین
 غیضه بفتح عین معجم و سکون یاء
 و فتح صاد معجم ایک بفتح همزه
 و سکون یاء و کاف شرا بفتح شین
 و راء ممله اینجمله بمعنی پیشه آمد
 زید بفتح زای معجم و باء مو حده
 و دال ممله کف که بر روی ابله

سینین یکسر سین یعنی تنگسال
 مَظا بفتح میم و طاء مهمله و بقصر
 بمعنی پیش است چرا ب یکسر
 و راء مهمله و باء موحد بمعنی اینها
 غمیش عبره بعر نیک است ^{و چون} پیشان که در
 چو مارن نرمی بر اجم بند انگشتان
 غمیش بفتح غین معجم و مهم و سکون صا
 مهمله بمعنی رنگ است عبره بفتح
 عین مهمله و سکون باء بمعنی اشک
 عبره بفتح باء و سکون عین و راء مهمله
 بمعنی پیش است که مد فوع شروکا

و کو سفند

و کو سفند و امثال آن باشد و در
 شعر لفظ و نشر است که بفتح هم
 و سکون کاف کو را در زاد مار
 یکسر راء نرمه یعنی بر اجم بفتح باء
 و راء و کسر جیم بند ها انگشتان
 نشین کندیده و تلخ بخور بود هب باشد
 صنا است و در فر کند بغل نخع اب یعنی در
 نشین بفتح نون چیز کندیده نکشت
 بفتح نون و سکون کاف بخور بفتح با
 و خاء بوی دهان صنا بفتح صا
 و در فر بفتح دال و سکون فاء کند بغل

خج

تفتح بفتح نون وسكون خاء وعین
بمعنی اب بفتح کفشه

نومهم فیما فلات سبب وید
بدو وید وید یان است و لوب و حره

توف بفتح تاء فواتیه وضم نون
مهم بفتح مهم وسكون هاء اول
فیفا بفتح همد وفاء وسكون یاء
فلات بفتح فاء سبب بفتح سیر
اول و ثانی وسكون همد و یاء بدو
بفتح یاء وسكون یاء بدو بفتح یاء
وسكون دال و دال و دال و دال

وتشد

وتشدید و او اینجمله بمعنی یان
لوب بضم لام وسكون و او و یاء
و حره بفتح خاء و تشدید ساء
بمعنی سنکسان است

القطعه الحجاب و التثنية



مستقل مستقل مستقل

اینست تقطیع رجز بر خوان چوبیل و زین

طور

قلم

طو و جبل طود و علم کو است و خاسر یا سب
طو و غسل آری ضرب شهد است و بجای آن

طو و رضم طاء جبل بفتح جیم و باء
طود بفتح طاء و سکون و او و دال

علم بفتح عین و لام اینجمله بمعنی
کوه است خاسر بجاء و راء و سبز

مهملا و یا سبان را گویند طو
بکسر طاء و سکون راء و میم و غسل
بفتح عین و سین مهملین آری بفتح
همزه و سکون راء مهمله ضرب بفتح
ضاد معجم و راء مهمله شهد بفتح شین

و سکون هاء اینجمله بمعنی انکبین است
بجاء بفتح میم و تشدید جیم بمعنی

رایگان است و چپ بیکه اساب است
میزان ترازی و جبل بار و تخر و آری

فلک سفینه چار بیکه کشته شترانش باد
میزان بزاز معجم ترازی و حمل

بیکه حاء بار و قیر بکسر و او بمعنی
خرد است فلک بضم فاء و سکون

لام سفینه بفتح سین مهمله جیم
بیم معجم اینجمله بمعنی کشتی است
شراع بفتح شین معجم و راء مهمله

بادیان کشتی است

لَوْحٌ سَكَكٌ جَوْهُوَا مَلَانِ پُرِ خَالِطِ
شَاخِ بِلَنْدِ قَلَهْ سِرْمِ رَاجِ وَ سَلَمِ نَرْدِ بَا

لَوْحِ بَقْتَمِ لَامِ وَ سَكُونِ وَاوِ وَاوِ حَاءِ

مَهْمَلَهْ وَ سَكَكِ بَقْتَمِ سَبِینِ مَهْمَلَهْ

وَجَوْهُ بَقْتَمِ جَبِیمِ وَ تَشْدِیدِ وَاوِ وَاوِ

هَوَا اسْتِ مَلَانِ بَقْتَمِ مَبِیمِ وَ کُونِ

لَامِ وَ مَدِّ هَمْزَهْ ظَرْفِ کِهْ پُرِ بَاشَدِ

شَاخِ بَشِینِ وَاوِ وَ مَجْمَعِینِ کَوِهْ

بِلَنْدِ قَلَهْ بَقْتَمِ فَاوِ وَ تَشْدِیدِ بِلَامِ

سِرْ کَوِهْ فِرْعَاجِ بَکْسِرِ مَبِیمِ وَ سَكُونِ سَبِینِ

وَسَلَمِ

وَسَلَمِ بَقْتَمِ سَبِینِ وَ تَشْدِیدِ لَامِ

بِمَعْنٰی نَرْدِ بَا نِ اسْتِ

وَجَسْمِ جَسَدِ شَخْصِ طَلَلِ جَوْهُوَا جَسْمَانِ وَ بَدَنِ
مَنْ ذَاتِ هِسْتِ کُونِ بُوَدِ رُوحِ نَفْسِ جَبِیمِ

جَسْمِ بَکْسِرِ جَبِیمِ وَ جَسَدِ بَقْتَمِ جَبِیمِ

وَشَخْصِ بَقْتَمِ شَبِینِ مَجْمَعِ وَ سَكُونِ

حَاءِ وَ طَلَلِ بَقْتَمِ طَاءِ وَ فَتْحِ لَامِ

اَوَّلِ وَ سَكُونِ لَامِ ثَانِیَ وَ حَوِیَاءِ

بَقْتَمِ حَاءِ مَهْمَلَهْ وَ سَكُونِ وَاوِ

وَجَسْمَانِ بَقْتَمِ جَبِیمِ وَ سَكُونِ سَبِینِ

وَبَدَنِ بَقْتَمِ بَاءِ وَ دَالِ وَ سَكُونِ

اِنْ

این جمله بمعنی تن باشد ذات
بذال معجمه بمعنی هستی است کون
بفتح کاف و سکون واو و نون
بمعنی بودن روح بضم راء مهمله
و سکون و ا و واء مهمله و نفس
بفتح نون و سکون فاء و سین
و مبهجه بضم ميم و سکون هاء
این جمله بمعنی جان است

سنور و قبط و غیر است کرب کاسک
بر غوث یک و ک و ذره مؤید عالم
سنور بکسر سین مهمل و تشدید

نون و قبط بکسر قاف و تشدید
طاء مهمله و خیطل فتح خاء و
طاء و هیر بکسر هاء و تشدید
راء این جمله بمعنی کرب است
بفتح کاف و سکون لام و باء
بر غوث بضم باء و غین معجمه کاف
نمک بفتح نون و سکون ميم و لام
و ذره بفتح ذال و تشدید راء

مورچا است عالم بعین مهمله جان
فلک الح خوشی شد بد ملک
دست سو سیر جد بکسر پری بر یک

فلت بکسر قاف و تشدید لاه بمعنی
 که و اندک است مُلک بضم میم و
 سکون لام و فتح کاف پادشاهی
 سودت بضم سین و فتح دال سر
 و بزرگ بودن جِدَّت بکسر جیم
 و تشدید و فتح دال مملد نو بودن
 کفَلت بکسر کاف و تشدید و فتح
 ظاء معجمه پری معده هر بیت
 بکسر راء مملد کان بد کردن

لادغ کران بالغ رسا اکل خور اتراف
 طاهران مباران جارسه اسادوان

لادغ بدال مملد و غین معجمه جوان
 کرنده بالغ بغین معجمه نند
 اکل بکسر کاف بمعنی خورنده رانغ
 براء مملد و ثاء فوقانیه و سکون
 عین مملد چیزاننده طایر بطاء
 بمعنی پرنده ماضی بکسر ضا معجمه
 بمعنی گذشته و برنده جاری
 بیجم معجمه و کسر راء مملد چیز روان
 ساعی بسین مملد و کسر عین مملد

جمع فرتق قوم فرقامت و معشر فیه
 طالق یله شکوه کله کله اعی شیان

جمع بفتح جیم و فیه یفتح فاء و فو
و فیه یفتح فاء و امّت بضم همزه
و معشر بفتح ميم و فیه یفتح فاء
اینجمله بمعنی کرده است طالع یفتح
طاء ممله یله و سرها شده شکوه
بکسر شین و سکون کاف کله کردن
فیه یفتح هاء و سکون جیم بمعنی
کله شر و کوسفند است راعی
براء ممله و کسر عین ممله شبان آ
عنی تضاد که هی بغض عدو است
لغایه قرآن بنیان این نشان

عنی بفتح عین معجم و تشدید یاء
و ضلالت بفتح ضا و معجم بمعنی
کمر اهی است لغایه بکسر تاء و سکون
لام بمعنی جهه است قرآن کتاب خدا
بفارسی بنویسند بنیان بکسر تاء
و بیان هر بمعنی آشکار شدن است
ایست بمعنی نشان و علامت است

القطعة النائية والثلثون

این کتب در کتابخانه
مکتب اهل بیت علیهم السلام
در شهر کربلا
کتابخانه

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
این مجرد آن مضارع و خوانی نخست

میزان ناودان اندازد شجر درخت
چو ملجأ پناه ملک شتر پناه

میزاب بکسر میم و نرای مجمر ناودان است
نیز بکسرون و دال ممله بمغنی نه
شجر بفتح شین و جیم مجمر درخت
ملجأ بضم میم و سکون لام و فتح
نای و جیم مجمر پناه کاه ملک بفتح
میم و کسر لام پیاد شاه است سرحد
بفتح سین و کسر راء بمعنی تخت است

کل و جمیع و قاطبه چار دان همه
شطر است و نصفه جزو است و بعضی

کل بضم کاف و تشدید لام و جمیع
بفتح جیم و قاطبه بقاف و کسر طاء

و جمله بضم جیم اینجمله بمعنی همه است
شطر بفتح شین و سکون

طاء و راء ممله و نصف بکسرون
و سکون صاد ممله نیمه هر چیز

جزء بضم جیم و سکون نرای مجمر و
بعض بفتح باء و سکون عین ممله

و ضاد مجمر بمعنی پاره و تخت از چهره

بچیم سداب شود و قد سپر باد رنگ
 دبا که و فرع تراوشد بد سخت
 بچیم بفتح فاء و سکون یاء و فتح
 چیم سداب ثوم بضم ثاء مثلث
 سپر قد بفتح فاف و ثاء مثلث
 و سکون دال خیار باد رنگ است
 دبا بضم دال و تشدید باء بمده
 و قصر هر که و بی باشد قرع
 بفتح فاف و سکون راء و عین ممله
 که وی تر شدید بفتح شین
 و دالین مملین امریکه سخت باشد

قشایار عاوی چند جزر کرز
 نغناع یودنه است و آتات و ناع
 قشایکس قاف و تشدید شین
 خیار دراز را گویند سلفو بکه
 سپن ممله و سکون لام و فاف
 چندر جزر بفتح چیم و ناع
 یعنی کرز است که سر دراز گویند
 نغناع بفتح نون و سکون عین
 یودنه آتات بفتح همزه و ثابین
 مثلثین و مشاع بفتح صیم یعنی
 اسبا و کالای خانه و مال و منفعت

خدا فریب و صبر یک و جمال زیب
زی و لباس کسو و چو جده و خط

خدا به بضم خاء مجمر و سکون دال

فریب و مکر صبر بفتح صاد مهمله

و سکون باء و ساء شکبائی کردن

جمال بفتح جیم زرب و نیکوئی

زی بکسر زای مجمر و تشدید یاء

و لباس بکسر لام و کسو بکسر کاف

انچه پیوشند (جده بفتح جیم و تشدید)

دال مهمله و خط بفتح خاء و تشدید

ظاء مجمر هر دو معنی بخ و بر کاف

ما شب چهارده بدر است خرمنش
هاله است سیاه فی بوماهتافت

بدر بفتح باء و سکون دال ماه شب

چهارده را گویند و خرمن و پرا

هاله خوانند تخت بفتح فاء و سکون

حاء مجمر و ثاء فو فانیه ماه هجاب

القطعه الثالثه وثلثه

مفاعله فاعله

مفاعله فاعله

مفاعله فاعله

کوی چون ببلان کلزار

سید
فکر



سکر مستی و صحو هشیاری
نصر و عون و مظاهر تباری

سکر بضم سین ممله و سکون کاف

و راء ممله مستی صحو بفتح

صاد و معی و سکون حاء ممله معی

هشیاری است نصر بفتح نون

و سکون صاد و راء مملین و عون

بفتح عین و سکون واو و نون و

مظاهر تبار بضم میم و ظاء معی تبار

میه و متقن و متین محکم
مظالم و داج و مدله تباری

میه بضم میم و سکون باء و فتح

باء و متقن و رزن میه و متین

بفتح میم و کسر تاء و سکون یاء و نون

اینجمله بمعنی محکم و استوار است

مظالم بضم میم و سکون ظاء معی

و داج بدال ممله و جیم معی و

مدله بضم میم و سکون دال ممله

و فتح لام و کسر هاء و سکون میم

این جمله بمعنی تار یکی است

و هن و همی است و ونی سستی لیاک
دل و ذلت هوان و هون خوار

و هـن بفتح واو و سکون هاء و نو
و هـی بروزن و هـن و کی بروزن
همد و اینجمله بمعنی سستی است
ذَل بضم ذال معجمه و تشدید لام
ذَلِت بکسر ذال معجمه هـو ان بفتح
هاء هـو ن بضم هاء و سکون و
اینجمله بمعنی خواری است

اَبْهَال و ضراع است و ضرع
استکان تضرع و زاری
اَبْهَال بکسر همزه و سکون باء و کسر
تاء ضراع بفتح ضاد معجمه ضرع

بفتح نین ضاد معجمه و راء مهمله
اَسْتِکَانَتْ بکسر همزه و سکون سین
مهمله تضرع بفتح تاء و ضاد معجمه
اینجمله بمعنی زاری و فروتنی کردن

قَسَم حِلْفَه یمین سو کند
ذمی و اهل ذمّه زنهاری

قسم بفتح قاف و سین مهمله
و حلفه بفتح حاء و هم بکسر و
یمین بفتح یاء و کسر یمین اینجمله بمعنی
سو کند است ذمی بکسر ذال معجمه
و تشدید مهمله کافری که از مسلمانان

خواهد و امان طلبد
یا س و ح ر ما ف قو ط نو مید
چون تعطل بظا له بی کای

یا س بفتح یاء و سکون همزه و
حرمان بکسر حاء ممله و سکون
راء قنوط بضم فاف و نون و سکون
واو و طاء ممله نو مید شدن
تعطل بظاء ممله مشدده بطا
بفتح باء و طاء ممله یعنی بی کای
قرد کبی قضا عه سک ابی
حرفه پیشه جزا سزاواری

قرد بکسر قاف و سکون راء و دال
مهملتین بمعنی کبی است که بون
است قضا عه بضم فاف و فتح ظا
معجمه ماده سک ابی حرفه بکسر حاء
و سکون راء ممله پیشه جزا
بفتح جیم و زای معجمه یاد ایش و سزا
ضرب جلد است و عصو و هر و ز
ترکی امر ناق و هندی و ی ماری
ضرب بفتح ضاد و سکون راء و باء
جلد برون ضرب عصو بفتح عین
و سکون صاد و وار و هر و بفتح هاء

صفت زان
جلد زان
عصو زان
هر و زان
راء و باء
ج

وسکون راء وواو اینجمله بمعنی
باشد وزدن را بزبان ترکی را
و بزبان هندی ماری گویند

الفطحة الرابعة الثلثون

بمعنی
مفید
مفاعیل مفاعیل
بخوان این قطعه در مجلس ای نور بدین

وقوف و فاء و واو اینجمله بمعنی
غار و حفله اینها را چون حد نه

وقوف بضم واو و فاء و حدس
بفتح حاء و سکون دال و سپین
و شقر بکسر شین و معجم و سکون
مهمله و راء مهمله و علم بکسر عین
مهمله و سکون لام و مهم و فاء بفتح
فاء و سکون هاء و مهم اینجمله بمعنی
دانا ای است غار بفتح غین و معجم
و راء مهمله و حفله بکسر حاء مهمله
و سکون فاء بمعنی اینها ای است حد
بکسر حاء و فتح دال مهمله و واو
بفتح واو و سکون حاء اینها بودن

قطعه ۳۴



روا مسکن و یوس و یوس و یوس
مخایم مکابل کبل کبل کبل کبل کبل

عسار بفتح عین و سین ممله و
مسکن بفتح میم و یوس و یوس

وسکون همزه و سین ممله و عین
بفتح عین و سکون یاء اینجمله بفتح

در ویشی و هقی دستی است
مخایم بمعنی کبد یا ف نشد مکا

بفتح میم پیمانه ها فیلوله بفتح
و سکون یاء ضعیف العفل شد

نزه ضغن ضغینه اخنه و خند خنق

قسیه فاره نافه طاقت قدس توانائی

زره بکسر ناء و فتح راء ممله صغر

بکسر ضاد معجه و سکون عین معجه

صغینه بفتح ضاد معجه و کسر عین

معجه اخنه بکسر همزه و سکون

حاء ممله حنفه بکسر حاء ممله و

سکون فاف و دال ممله حنق

بفتح حاء ممله و فتح نون و سکون

فاف اینجمله بمعنی کینه است قسیه

بفتح فاف و کسر سین و سکون یاء

فاره بفتح فاء و راء ممله نافه مشاک

طاق بطاء ممله و قدر بضم
 فاف و سکون دال توانائی داشتن
 رطب خما و قوی آن خوشه چوبه انجو
 نخید لینه خما بن چوسه سینه خما
 رطب بضم راء ممله خما فنوا
 بکسرافاف و سکون نون خوشه
 خرما عرجون بضم عین و سکون
 راء مملین و ضم جیم و سکون واو
 و نون چوب خوشه خرما نخید
 بفتح نون و کسراء معجم و لینه
 بفتح لام و سکون باء بمعنی خما بن

سلا بضم سین و تشدید لام
 بمعنی سینه خرما است
 الا نغمض زحمه بله هم نغمض زحمه
 کنان کن غطا پوشش فصح فصح
 الا بکسر همزه و فتح لام نغمض نگو
 ضرر بفتح ضاد معجم و راء ممله
 زحمه و کنند بله بفتح باء محده
 از ما پیش نپکی و بدی هر دو است
 کنان بکسرافاف و کن بکسرافاف
 تشدید نون و غطا بکسر عین معجم
 و طاء ممله اینجمله بمعنی پوشش است

فَضِيحٌ بفتح فاء وكسر ضاد معجم
فَضِيحٌ بفتح فاء وسكون ضاد معجم
وحاء مهملة بمعنى سوان

الفصل الخامس والثلاثون

از مشك تر سقم زده بر صفت
بِسْمِ اسرار و لبث دل بهمار
مفعول فاعلات مفاعيل فاعلات
بحر مضارع امد این بحر پر کهر

از مایل و شکر معجز نشکرده داد
فولاد اینست ضدش و اسکا که شکر

قطعه ۵۳



از مایل بکسر همزه وسکون زای
معجم و کسر مهم وسکون یاء و لام
و شکره بفتح شین معجم وسکون فاء
و شکره بکسر مهم وسکون حاء
و کسر ذال معجم وسکون یاء اینجمله
بمعنی نشکرده است که کار داشت
و کنز نیز گویند و افسام دارم
ذکر بفتح ذال معجم و فتح کاف
وسکون راء بمعنی فولاد است که
اهن سخت باشد و اینست بشاء مثله
ضد آن است که اهن نرم باشد

(اسکاف)

از مایل

اسکاف بکسر نمره و ه کون سبز
 ممله و فاء بمعنی کفش کرا
 خن بر خول و خسر نج حلیک گاه
 تسخین و قفس کفش و نشا چون بیا
 خن بر بکسر خاء معجر و سکون نون
 و کسر زای معجر خول و خسر نج
 بکسر راء ممله و سکون جیم و سبز
 ممله بخور و پلیک حلب بضم خاء
 ممله و سکون لام و باء موحد
 کاسموی تسخین بفتح ناء و سکون
 سین ممله و کسر خاء معجر بمعنی کمر

کمر ن است و بمعنی کفش یافت
 نشده اما موزنه هارا تساء
 کفتر اند و احد ندارد قفس بفتح
 فاف و سکون فاء و شین معجر
 کفتر است نشاء بفتح نون و ثاء
 مثلثه و نیا بر وزن نشاء معجر
 کابوس آن سکاچه ضاعط و نید
 جاثوم هم ممد و هتاک پرده در
 کابوس بضم باء و سکون واو و سبز
 و ضاعط بضاد و غین معجمین
 و طاء ممله و نید لان بفتح نون

و سکون یاء و فتح دال مملد و
 جاتوم بضم تاء مثلثه و سکون
 و او و مهم اینجمله بمعنی سکاچه است
 و آن مرضی است که مرد مان را
 فرا میگیرد و دهنش را نیز کوبد
 ممتد بضم مهم اول و فتح مهم ثانی
 و تشدید دال اول و سکون دال
 ثانی و هتاک بفتح هاء و تشدید
 ناء فوائیه و سکون کاف بمعنی پرده
 منجها و منهج جدد قصد راه راست
 و رد و شریعت عطن و مورد اینجمله

منهاج بکسر مهم و سکون نون
 و جیم و منهج بضم مهم و جدد
 بفتح جیم و دال و قصد
 و سکون صاد مملد اینجمله
 راه راست است و رد بکسر دال
 و سکون راء و دال مملدین و
 شریعت بفتح شین و کسر راء
 و عطن بفتح عین و طاء مملد
 و مورد بفتح مهم و سکون و او
 و کسر راء مملد و سکون دال مملد
 اینجمله بمعنی آب خور است

زق خپك مخي مشك چوقه بصرام
ش مشك كهنه باشد صرام چرم كر

زق بكسر زاء مجهم وسكون فاف
مشدده خپك شراب را كفته اند
و مخي بكسر نون وسكون حاء
وياء مشك روغن را فربه
بكسر فاف وسكون راء مهمله
بمعنى مشك است عصام بكسر
و تصاد مملئين بند مشك ش
بكسر ثاء مثله وتشديد نون
مشك كهنه صرام بفتح صاد مهمله

وتشديد راء مهمله چرم فروش

القطعة الساو ستر شانه

فاعة مفاعيل فاعلة
الجارح من زاء و شيعي نون
مفعول

اين مجردان مضارع و سازش مودع

سازش مودع
عقرب بفتح عين مهمله كزدم
جفت بفتح جيم و فاضل هم چون كنانه كيش

عقرب بفتح عين مهمله كزدم
بضم حاء مهمله ره كزدم

ابره بکسر همزه و سکون باء و فتح
 راء ممله بفتح عقرب جعبه بفتح
 جیم و سکون عین و جفیر بفتح جیم
 و کسر فاء و سکون باء و راء ممله
 و وقفه بفتح واو و سکون فاء
 و کینانه بکسر کاف اینجمله معنی پیر
 است و بفارسی بکسر کاف گفته اند
 اعضا گرد باد چون باد اگر تو شمال
 باد جنوب صد صبا پس در بوی بکسر
 اعضا بکسر همزه است و سکون
 عین و فتح صاد ممله و سکون راء ممله

نکبا بفتح نون و ستر کاف است
 شمال بفتح شین معجمه مثجنه
 بفتح جیم و ضم نون است و
 بفتح صاد است دیو و بفتح
 ممله و ضم باء موحد است
 (بدانکه) چون روی
 بقبله ایستی و پشت به شرق
 باد می که از طرف دست راست
 تو وزد از آن شمال گویند و باد
 که از طرف دست چپ تو وزد
 از آن باد جنوب گویند و باد بکه از

پشت سر تو و نزد انرا باد صبا
گویند و باد بکه از پیش ریزی
و نزد انرا دبور گویند و باد بکه
از چهار سمت و نزد انرا اعضا
گویند و باد بکه از میان چها
جانب آریب و نزد انرا نکبا گویند
پس اگر از میان صبا و جنوب و
اثر پست گویند و اگر از میان صبا و
شمال و نزد صبا نیز گویند و اگر از
میان صبا و دبور و نزد جوینا گویند
و اگر از میان جنوب و دبور و نزد هینف

گویند پس اقسام باد هفت قسم باشد
همی بصد و قواد و کباد هست
در دسردل و جگر جرح و قرح
همی بضم حاء و فتح ميم مشدده
نباست صداع بضم صاد ممله
و فتح دال و سکون عین مملین
در دسراست قواد بضم فاء مبعی
دل است نه در ددل کباد بضم
کاف در دجکراست جرح بضم
جیم معجر و سکون راء و حاء مملین
ریش زخم است قرح بفتح فاف و

سکون راء وحاء مملکتین نیز یعنی
 ظاهر است بطن شکم فرو پوی
 الیه تمامه در نه شمر مرغ و نوحه پیش
 ظاهر بفتح ظاء معجمه پیش ادبی
 و هر چوانی بطن بفتح باء و سکون
 طاء مملکت شکم ادبی و هر چوانی
 فرو بفتح فاء و سکون راء مملکت
 پوستین الیه بفتح هاء و سکون
 لام و نبیه تمامه بفتح نون و عین
 مملکت شمر مرغ است بفتح نون
 و سکون عین مملکت و حیح مملکت

خانوت چون دگاشد حلیت انکر
 باشد غر اسریش و شرط و در بقا
 خانوت بجاء مملکت و ضم نون و سکون
 و او و راء دکان حلیت بکسر حاء
 مملکت و سکون لام و کسر راء فوقا
 و سکون باء و راء انکر است که
 درختی است غر بفتح غین معجمه
 راء مملکت سریش ماهی شرط بفتح
 ثاء مثله و سکون راء و طاء مملکت
 سریش است ربق بکسر الی مملکت
 و سکون باء و قاف نیز یعنی سریش

الفطحة السابعة والثلاثون

فاعلا فاعلا فاعلا
 فاعلا فاعلا فاعلا
 فاعلا فاعلا فاعلا
 فاعلا فاعلا فاعلا

هست این بحر مثل برخوان بصو حفر

شمع موم و زیف و بجز ناسر جید

شادن و خشف و غزال و شمشاد

شمع بفتح شین و سکون میم و عین

موم زیف بفتح زاء معجم و سکون

یاء و فاء و بجز بفتح باء و سکون

و ففتح راء مهمله و سکون جیم

بمعجم و زهم ناسره و مغشوش است

جید بفتح جیم و تشدید باء و سکون

دال مهمله نیک و سره شادن

بفتح شین معجم و کسر دال مهمله

و سکون نون و خشف بفتح خاء

معجم و سکون شین معجم و فاء ساکنه

و غزال بفتح غین معجم و زای معجم

البحر معنی الهو به اس

تعبیر سوره السجده و السجده و السجده

کلیان و شمشاد و کوب و شمشاد

تغیبه بضم تاء مثله و سکون قاف
 و باء موحد سوراخ است فیل
 بکسر هم و سکون نون و فتح جیم داس
 بهم بفتح باء موحد و سکون باء
 و فتح راء و سکون هم کرد بر است
 ان الت تجاری است و صاحب مهند
 انرا عود آهنین گفته و نیز نیزک
 نیز گفته اند کلکشان بفتح کاف
 سکون لام ماشه است و نیز نیز
 گویند و کتوب نیز همین معنی است
 منشار بکسر هم و سکون نون آ

شیم و فانی و یمن هم بهم بر است
 خیر بوز شهله بخوردم بدو و شمشیر
 شیم بفتح شین معجم و سکو
 معجم و فانی بکسر نون و پ
 بفتح یاء و فاء و هم بکسر هاء و
 تشدید هم و هم بفتح هاء
 کسر راء اینها بمعنی مرد پیر است
 خیر بوز بفتح حاء مهمله و سکون
 یاء و فتح زای معجم و ضم باء موحد
 و شهله بفتح شین و سکون هاء
 و عجوزه بفتح عین مهمله و ضم هم معجم

و در د بیس بفتح دالین مملین
 و شهره بفتح شین معجم و سکون هاء
 اینجمله یعنی زن پیر است
 علو بالاسفل یسینی ذیل دامن قصه کو
 جزء و بنیان اساس اصل و شرف
 علو بکسر عین ممله و سکون لام باله
 سفک بکسر و ضم سین ممله و سکون
 فاء یسینی ذیل بفتح ذال معجم و سکون
 یاء و لام دامن جامعه قصه بفتح
 قاف و سکون صاد وراء مملین
 گوشک جزء بفتح جیم و سکون زاء

معجم و بنیان بضم یاء و اساس معجم
 هزه اینجمله یعنی اصل چیز است
 شرف بضم شین و سکون زاء کنکره
 مقدم العین است ماق مؤف و مؤف و ماق و ماق
 کیم چشم و مؤخر شین نیاله هازل مسخره

مقدم العین بضم میم و سکون قاف
 و ماقی بفتح میم و سکون الف و کسر
 قاف و سکون یاء و مؤف بفتح میم
 و سکون واد و قاف و مؤن بضم
 میم و ماق بفتح میم و سکون هزه
 و قاف و ماق بفتح میم و سکون الف

وقاف گوشه چشم است از طرف
داخل متصل بدماغ و از طرف
خارج را مؤخر گویند هازک
برای معجه شخصیکه مستقر باشد

جوز کوز و لوز بادام است و عجز خایه زبز
چوسراط ایالوی مستمن پروه

جوز بفتح جیم و سکون و او وزای
معجه بمعنی بادام است و بهین معنی

باشد کوز و کوز برای معجه
عجه بضم عین ممله و جیم مشدده
بمعنی خایه و نیز است و آن

شاکسته است سراط بکسر سین
و راء ممله و سکون طائین مملئنه
یا لوده است مستمن بضم میم و فتح سین
ممله و تشدید میم حیوان فریاد

مفعول
فاعل
فاعله
مفعوله
مفعول
فاعل
فاعله
مفعوله

مجره ضارع است بخوان خوش بغلقله
خارج بر وجدیج و حلو نه چیده
داخل در و طبق نه وضو است

خارج بجاء مجله بیرون چتر
 بعد بفتح جیم و مم و سکون دال
 ممله یح و حلقه بضم زای مجله
 سر اشب و محل لغزش پای بیار
 چپیده گویند طبق بفتح طاء ممله
 نه اسمان است ضو ممله بفتح
 ضاد بن مجملین بهم برآمدن سر
 و یانک بایکد کر بر آوردن

د ابو غه هند وانه و بطبع خریره
 چو کفک کاک و قرص کلیمه لبافله
 د ابو غه بدال ممله و غم باء و شین

هند وانه بفتح بکسر یاء و تشدید
 طاء ممله و سکون یاء و غاء مجله
 خریره کفک بفتح کاف و سکون
 عین ممله فان کاک است دان
 نان خشک است که بی روغن و شیر
 پخته باشند و بعضی نان روغنی را
 فضا اند قرض بضم فاف و سکون
 راء و صاد ممله بن نان کلیمه
 که نان روغنی کوچک باشد لبافله
 بکسر کاف فله است که شیر اول
 حیوان نوزائیده است و انغور

قند از خاریشت و سلفا است
 صبت سوسمار و ضفیع و غر و دلق
 فقط بضم قاف خاریشت سلفا
 بضم سین ممله و فتح لام و سکون
 حاء سنک پش صبت بفتح ضاد
 معج و تشدید باء سوسمار است
 ضفیع بکسر ضاد معجم و سکون فاء
 و فتح و کسر دال و حین ممله و جفت
 بفتح جیم معجم و سکون غین و زای معجم
 و دلق بفتح دال و لام
 این جمله بمعنی دال است که انرا فاعل

و کربیه صحیفان گویند
 جبهه چکا و مفرق و فرق و تما مفر
 امر الدماغ جاوی و جمعه کله
 جبهه بفتح جیم و سکون باء چکا
 که پیشانی است مفرق بفتح میم
 و سکون فاء و فتح راه ممله و سکون
 و فرق بفتح فاء و دماغ بکسر
 ممله و حین معجم مفر سر است
 جای مفر سر و امر الدماغ گویند
 جمعه بضم جیم معجم کله انسان
 و حیوان را گویند

مطبوع پنجه مغرور کفگیر و فوج
 اُتقیه دیک یاقه طنجیر پاشده
 مطبوع بفتح میم و سکون طاء
 چیز پنجه شده مغرور بکسر میم و
 سکون غین مجید وراء ممله کفگیر
 فوج بفتح فاء و سکون واو وراء
 جوشیدن دیک اُتقیه بضم
 همزه و سکون ثاء مثله و کسر فاء
 و تشدید یاء چیز یک دیک برابر
 نهند و سه یاقه کوپند طنجیر بکسر
 طاء ممله و سکون نون و کسر میم

و سکون یاء وراء یاقه است که
 نوحی از دیک با مطبوع و پند
 مشط است شانه دلو طس و فستاق
 مرط و کسا کلیم ثوار بعین جیل
 مشط بضم میم و سکون شین مع
 و طاء ممله شانه دلو بفتح دال
 ممله و سکون لام و قاف بمعنی
 کهنه یاقه تشدید لیکن مغرور
 با نیم معنی شده مفاء بکسر میم
 و سکون نون و فتح سین ممله و
 عصا مرط بکسر میم و سکون وراء

طاء ممله و کسا بکسر کاف و سطر
 ممله کلیم از بعین بفتح همزه و سکون
 راء و عین ممله عدد چهل را گویند
 و در عرف چهل را گویند که خلوت گزینند
 سطر او زبر و یرقم خط سفید کتاب
 ثقیلش و نجش کاف و فحش مسئله
 سطر و زبر و یرقم بفتح اول و
 سکون ثانی بمعنی خط و نوشتن
 سطر بکسر سین و سکون فاء و
 راء ممله کتاب ثقیلش بفتح
 ثاء قو قایمه و سکون فاء و کسر ثاء

و سکون یاء و شین معجم و نجش
 بفتح باء و سکون حاء ممله و ثاء
 مثلثه بمعنی کاف و کوا و شکر
 فحش بفتح فاء و سکون حاء ممله و
 ممله پر سبدان و خواستن
 صغاث رنده باشد صغاث را سکنه
 مشق مشر شرابچه بود دام و فتح ثله
 صغاث بکسر میم و سکون نون و
 حاء ممله رنده صغاث بکسر میم و
 سوراخ کردن چوب مشق بکسر
 میم و سکون ثاء مثلثه مشر نجاش

شراء بفتح شین وراء بمعنى دام آ
 فح بفتح فاء وتشديد خاء ثلثا
 معيا بفتح تاء و ز سين دان عمود
 شاهين فاكه كفتح چاء تشديد لاء
 معيار بكسر ميم وسكون عين ممله
 ترانزونی كه نهد را بان بسنجند
 عمود بفتح عين ممله و ضم ميم بمعنى
 شاهين ترانزواست فاكه بفتح فاء
 وسكون لام وسين ممله يولاء
 كنه بفتح كاف وتشديد فاء پله
 ترانز و را كويند

القطعة التاسعة والثشون

مفاعيل
 فاعلن
 فاعلن مفاعيل فاعلن
 فاعلن مفاعيل فاعلن

تو بجز بخت اين بجز دان و خوان بنوا
 اريكه تخت و انا بااردان چو طر و
 جرد لبر و مرض خستكي عرض كالا
 اريكه بفتح همزه و كسر اء ممله
 وسكون ياء تخمانيه تخت انا بكسر
 همزه بفصر و مد بار دان است



که در روی آب یا چیز دیگر کنند و ظرف
و وعاء بکسر و او نیز با سران است
جرئی بفتح جیم و کسر هاء و همزه شخص
باجزائ و دلبر عرض بفتح عین مهمله
و ساء مهمله و ضاء معجمه کالاً و اسباب
تشیب حاتم نو دان و جامه دان عیبه
بز لیه پرده خبا و کلیم خور عیبا
تشیب بفتح فاف و کسر شین و باء
و باء موحده لباس نو و ظرف که
در آن لباس نهند عیبه گفته و عیبه
بفتح عین و سکون یاء و فتح باء موحده

چیزی است که در روی لباس و غیر
آن نهند خبا بکسر خاء معجمه پرده
بز لیه و عیبه پشیم که دو عمود دارد
عیبا بفتح عین مهمله کلیم کوچک و خور
نیمه آب کوارنده دان و ازرق صاف
تمد غدق که و پیش و خضاره چیز
نیمه بفتح نون و کسر میم و سکون یاء
اب کوارا ازرق بفتح همزه اب صاف
تمد بفتح ثاء مثله اب اندک غدق بفتح
عین معجمه و دال مهمله اب بسیار خضار
بفتح خاء و ضاء معجمین در میا

غذیرچه کوالی بدشت قنطره یل
عمیق تر فبود نهر جو و نول عطا
غذیر بغین معی کو دال اب که در بیابان
جمع شود قنطره بفتح فاف و کون
نون و طاء ممله یل عمیق بفتح عین
به بسیار د و مرداشن و شر فبود
نول بفتح نون و سکون و او و لام عطا

حباب گو یله باشد قراح اب معین
نفیض را کد و رقیقه شطن پس ر
حباب بفتح حاء ممله گو یله که مردن اب
از باران پیدا شود قراح بفتح فاف

اب خالص است و اب جاری را کفه
که نفیض انرا را کد او ر که اب
است رقیقه بکسر راء و سکون باء
و شطن بفتح شین و رسن بفتح سین
و رشا بفتح راه ممله اینچه معنی نسبا
سینا چه سنک فسان الخاف سنک نیک
رخام سنک نسو نیک سنک استیجا

سینان بکسر سین ممله سنکی که نیغ را
بان نهر کنند الخاف بکسر لام و خاء معجم
سنک نازک رخام بضم راء ممله و
معجم سنک سفید نیکه بضم نون و سکون

بَاء موحده بمعنی سنک است
 نشف چه پاشنه سنکست و سنک کل
 که سنک سر مه طاحو اشد است
 نشف بفتح نون و کون شبن معبره
 سنک پا سنجید بکسر سین مهمله
 تشد بدجیم سنک کل است اشد بکسر
 همزه و سکون ثاء مثله سنک سر
 رخی بکسر راء و حاء مهملین سنک
 عصیر شیره و ما عوز کوه رخت بوق
 سیاع کاه کل است و صعود سر بالا
 عصیر بفتح عین مهمله و کسر صاد

کرفتن از هر چیزی ما عوز بضم عین
 ز کوه اسباب خانه است و ان عاء
 وادن بهمسایه و پس کرفتن است
 سیاع بکسر سین مهمله کاه کل
 صعود بفتح صاد و ضم عین مهملین
 سر بالا رختن است
 نقر ناوه ملاط است کل مبادو
 امام چیر زه بنا و رازه دان بنا
 نقر بنون وقف و یاء و طاء مهمله
 ناوه خیر که در آن از خیر کنند ملا
 بکسر سین و طاء مهمله کل بیکاه که در ملا

خشت ریزند امام بکر همه زده
 بنا است و آن چو بیست که بنارا
 بان راست کنند بناء را بفار
 رانزه میکنند اند

نه پو بانک خامر و خوار بانک بقمر
 صهیل بانک فرس صلتله بانک
 نه پو بفتح نون او از خر خوار بضم
 خاء او از کاو صهیل بفتح صاد ممل
 او از اسب صلتله بفتح صا و بن
 مملین صدای آهن است
 انجیب بانک کلاغ و وطن جیر بانک

نیاح بانک سک بانک کرک چغنی
 نجیب بفتح نون و کسر عین ممل صد
 کلاغ طنین بفتح طاء ممل صد
 مکس نیاح بضم نون و باء ممل
 صدای سک عوا بضم عین ممل
 صدای کرک و شغال و سک

هدر بانک کبوتر صر بانک قلم
 ضیاح بانک رو و بگو عین بانک او
 هدر بفتح هاء و کسر دال ممل صد
 کبوتر صر بفتح صاد ممل صد
 قلم در وقت نوشتن ضیاح بضم

ضاد معجم صدای رو باه و بموعه
بفتح وادین و سکون عین اولی صد
شغال و کرک

القطع الاربعون

تو این بحر نیکو تقارب شهر
و چیز و ملخص بود مختصر
سیوی جز نعم اری الا مکر

و چیز و ملخص بود مختصر
سیوی جز نعم اری الا مکر

قطعه

و چیز بفتح و او و کسر هم معجم و
معجم و ملخص بجاه مشدده بمع
چیز مختصر و کونا ه شده سیوی
بکسر سین همله و فتح و قصر بمع
جز چنانچه کوئی همه کار کنم جز
اینکار با نعم بفتح نون و عین
همله بمعنی اری الا بکسر ه
و لام مشدده بمعنی مکر

گای و کای و کای و کای
و کای بمعنی که اندر خبر

گای بفتح کاف و همزه و تشدید

فاء و سکون راء و دال مملئین و
 بضم ميم نثا بودن هر چيز
 معجمان است و دَفِو و حَر کرم
 ز ميم پراست و بر د و ق پسر
 معجمان بفتح ميم پين و سکون
 اونی و دَفِو بکسر دال مملئ و
 فاء ساکنه و همزه و حَر بفتح
 و تشدید راء مملئه بمعنی کرمانه
 ز ميم پير بفتح زای معجمه و بر د
 باء و سکون راء و دال مملئین و تش
 قاف و تشدید راء مملئه بمعنی پسر

و کرد کل دان و هند با کسنه
 ارج طیب و عقیق بویا
 و زرد بفتح و ا و و سکون راء و د
 مملئین کل است هند با کسر
 هاء و سکون فون کاسنی ارج
 بفتح همزه و راء مملئ و سکون جيم
 معجمه و طیب بطاء مملئ و تشدید
 باء و عقیق بفتح عين و کسر باء و
 و سکون قاف بوی خوش در د
 نعم و و خوش چار پا و سبع
 د و و جانه دشت و دار سرا

نعم بفتحین نون و عین ممله و
 و خش بفتح واو و سکون حاء ممله
 و شین معجمه یعنی چهار یا سبع
 بفتح سین ممله و ضم ناء موحد
 دد که هر جوان درنده است
 حیانه بفتح حیم و تشدید باء
 دشت و صحرا دالر بک ممله خانه
 بحر است ویران چرخه فی سرین
 مثل و کفو است و شبیه و ندر همتا
 معجز بفتح عین ممله و ضم جیم معجز
 سکون نراء معجز و ویران بفتح واو

و کسر ناء ممله بالای زان مایما
 که سُرین گویند مثل بکسر میم
 و سکون تاء مثله و کفو بضم
 کاف و سکون فاء و واولو و شبیه
 بکسر شین معجمه و سکون باء موق
 و نداء بکسر نون و تشدید ناء
 ایضه یعنی همتا است و مانند
 ناس و اناس و اناس آدمین
 بدهر و مادیر آدم و حوا
 ناس و انیس بکسر هیز و اناس نصیر
 همزه ادعی مراد قدیم بقول الله
 و ۱۳۱۵



(۳۰۶)

ی رخ کر بعضی از قطعات
که از ملک قافان

در اسماء سیارات
مکتبه

قرات و عطاره من همد
شمس و مریخ و مشتری و زحل
در اسماء بروج

بر چهار دیده که از مشرق بر او درند
جلد و تیسر در قلیل حمایم
چون چو تو در حوض اسرار و